

اقلیت در تدارک قیام

به خاطره ی چریک فدائی خلق
رفیق شهید حسین شانه چی
تقدیم می شود.

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران
فروردین سال ۱۳۶۳

فهرست مطالب :

مقدمه

فصل اول

با چه تحلیلی از قدرت دولتی و شرایط عینی ی جامعه، "اقلیت" به "تدارک قیام" مشغول است؟

فصل دوم

"اقلیت" به چه شیوه ای به "تدارک قیام" مشغول است؟

نتیجه گیری

یادداشت ها

مقدمه

" اقلیت " کنگره ی آذر ماه ۶۰ خود را " یک نقطه ی عطف در حیات سازمان " نامید. (۱) در حالی که هیچ یک از پیش بینی های کنگره تحقق نیافته و هیچ یک از " رهنمودهای گران بهای این مجمع عالی " (۲) به مورد اجرا در نیامد. اما به نظر ما جریان امور صحت این ارزیابی از کنگره را با وضوح به اثبات رسانده است.

گفتیم که از جهات مختلف کنگره به عنوان " نقطه ی عطفی در حیات سازمان " مشخص می شود. مثلا از کنگره به بعد است که می بینیم " اقلیت "، که پس از بمب گذاری در دفتر حزب جمهوری ی اسلامی به دنبال مجاهدین از سرنگونی ی قریب الوقوع رژیم و لزوم عملیات مسلحانه و وحدت عمل با آن ها و جای گزین کردن رژیم جمهوری ی اسلامی با نوعی جمهوری ی دموکراتیک بدون تصریح هویت طبقاتی ی آن هواداری کرده بود، دوباره بر اعصاب خود مسلط می شود و دشنام گوئی به مجاهدین را، که پس از ملاحظه ی شکست تظاهرات مسلحانه (۳) در شهرپور و مهر ۶۰ آغاز کرده بود، به صورتی سیستماتیک در آورده و امروز تقریبی می توان گفت آن را به یکی از محورهای مبارزه ی خود تبدیل نموده است.

از کنگره به بعد است که " تاکتیک های مسلحانه " که در مقاله ی " جوخه های رزمی " (۴) در شرایطی کاملن استثنائی کاربردی کاملن استثنائی یافته بودند، دوباره و به نحوی سیستماتیک به عنوان " تاکتیک فرعی " و امری که می بایست به هر حال در عمل نادیده گرفته شود جای واقعی ی خود را در آثار سازمانی پیدا کرد.

از کنگره به بعد است که " اقلیت " فاصله به فاصله با " استعفا " و یا " انشعاب " پاره ای از کادرهای مرکزیت روبه رو می شود و به شیوه ی خود با دشنام گوئی و برجسب زنی باعث تشدید آثار مخرب این استعفاها و یا انشعاب هائی میشود که از هر موضعی که صورت می گرفتند به دلیل طبیعت مستعفیون و انشعابیون و هم چنین طبیعت سازمانی که آن ها از آن جدا می شدند، جز دامن زدن به پاسیفیسم (۵) در جنبش نتیجه ی دیگری نداشت.

از کنگره به بعد است که " اقلیت " شعار " مجلس مؤسسان " (۶) را به کناری گذاشت و شعار جمهوری ی دموکراتیک خلق را به عنوان رژیمی که باید جای گزین رژیم جمهوری ی اسلامی شود مطرح نمود و خود به آن دسته از سازمان های مارکسیست-لنینیستی پیوست که قبلن، و حتا پس از طرح پلاتفرم مشترک با " راه کارگر " و " جناح چپ"، به تمسخر گرفته بود.

کنگره در میان تعجب همه گان یک امر دیگر را نیز روشن کرد که اگر نگوئیم " در حیات سازمان " لاقل برای شناخت ماهیت سازمان از طرف کسانی که در مورد آن " دچار توهم " بودند، نقطه ی عطفی بود. تا آن زمان خیلی ها گمان می کردند که " اقلیتی ها " از این که صف خود را از " اکثریتی های خائن " جدا کرده اند و بیش از این با دنباله روی از این خائنین به تطهیر رژیم وابسته ی جمهوری ی اسلامی ادامه نداده اند، افتخار می کنند و به خود می بالند. ولی این کنگره نشان داد که این ها هنوز دلشان پیش آن " اکثریتی ها " است و جدا شدن از آن ها را " زود رس " ارزیابی می کنند و این رفقای دیروز خود را، حالا که دست شان به خون هزاران انقلابی آلوده بود، هنوز " سوسیال رفرمیست " می خوانند.

و بلاخره امری که مخصوص کنگره را به " نقطه ی عطفی در حیات سازمان " تبدیل می کند این است که از کنگره به بعد اقلیت " تدارک قیام " را به طور رسمی و سیستماتیک در دستور کار خود قرار می دهد و با اعلام این که ما در " دوران انقلابی " به سر می بریم و در چنین دورانی باید " تاکتیک های تعرضی " برای " تدارک قیام " اتخاذ کنیم، با تمام اپورتونیست های دیگر " مرزبندی " می کند.

ما در این مقاله سعی می کنیم مواضع " اقلیت " را در رابطه با تدارک قیام مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که " اقلیت " با چه تحلیلی از ماهیت رژیم کنونی و شرایط عینی، از تیر ماه ۶۰ به این طرف هم واره اعلام کرده است که قیام قریب الوقوع است، و برای این قیام قریب الوقوع خود چه گونه تدارک می بیند. البته در حول این محور و در رابطه با آن ما ناگزیریم " اقلیت " را در عرصه های دیگر نیز تعقیب کنیم تا ببینیم که این سازمانی که در باره ی خودش می نویسد: " اکنون تنها یک سازمان انقلابی ی پی گیر، یعنی سازمان چریک های فدائی ی خلق ایران به مثابه تنها سازمان سراسری ی مارکسیست-لنینیست، به مثابه سمبل مبارزه ی آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی، به مثابه دشمن هر گونه سازش کاری باقی مانده است " (۷) از چه قماشی است و " پی گیری " و " آشتی ناپذیری " او از چه نوع است.

با چه تحلیلی از قدرت دولتی و شرایط عینی ی جامعه، " اقلیت " به " تدارک قیام " مشغول است؟

" اقلیت " هنگام تولدش در خرداد ۵۹، مَهر سازمانی را که از دل آن به وجود آمده بود بر پیشانی داشت و مخصوص رفتار " اکثریتی ها " در چند ماهه ی آخر قبل از تولد " اقلیت " این داغ را برجسته تر و مشخص تر نشان می داد. " اکثریتی ها " اعلام کرده بودند که مبارزه ی ایدئولوژیک درون سازمانی را اساسا حول برخورد با گذشته ی سازمان پیش ببرند و " اقلیتی ها " از این کار سر باز زده بودند و به این ترتیب نشان داده بودند که اختلاف شان در مورد نقش خرده بورژوازی در حاکمیت هر چه باشد، آن ها نیز مانند " اکثریتی ها " از سازمان چریک های فدائی ی خلق ایران نه گذشته ی پر افتخار و خط مشی انقلابی بلکه صرفا تابلو و فهرستی از جان باخته گان آن را می خواهند. " اقلیت " حاضر نشد در مقابل " اکثریت "، که با بی شرمی گذشته سازمان را رد می کرد و در عین حال به نام آن می چسبید، از سازمان چریک های فدائی ی خلق ایران و خط مشی آن دفاع کند و " اکثریتی ها " که بهتر از دیگران می دانستند (۸) در این زمینه " اقلیتی ها " تفاوتی با خودشان ندارند، روی این نقطه ضعف پافشاری می کردند.

پس از آن که " اقلیت " به این ترتیب نه به عنوان مدافع سازمان و خط مشی چریک های فدائی ی خلق بلکه به عنوان مخالفت با تحلیل " اکثریتی ها " از پایگاه طبقاتی دولت از آن ها جدا شدند، بلافاصله تحلیل خود را از این پایگاه به این شکل فرمول بندی کرد: حاکمیت جدید " ارگان سازشی " است که از لحاظ ترکیب طبقاتی از نیروهای وابسته به قشر فوقانی ی خرده بورژوازی ی سنتی و نماینده گان بورژوازی ی وابسته (عمدتاً بورژوازی ی متوسط) تشکیل می شود (۹). این تحلیل با حک و اصلاح های جزئی همواره پایه ی نظریات " اقلیت " را تشکیل داده است. البته این تحلیل از همان آغاز، مشکلات ویژه ی خود را داشت. مشکلاتی که قرار بود نبرد خلق شماره ی یک به آن پاسخ دهد، ولی نداد.

اولین مشکل بر سر نشان دادن واقعیت اجتماعی ی طبقاتی بود که بنا به تحلیل " اقلیت " نماینده گان شان در ارگان سازش گرد هم آمده بودند. مخصوص در مورد " خرده بورژوازی ی مرفه سنتی ". چه گونه می شد اثبات کرد که نماینده گان " خرده بورژوازی ی سنتی " و یا به عبارت دیگر " اقلیت "، " قشر فوقانی ی خرده بورژوازی ی سنتی " در این دولت حضور دارند. نبرد خلق شماره ی یک مختصری در این زمینه تلاش کرد. مخصوص برای اثبات این که این دولت برای این خرده بورژواها هم نفعی داشته، " آئین نامه ی وام های کوچک تولیدی و خدماتی " مصوب شورای انقلاب را پیش کشید و اعلام کرد که " این آئین نامه به بهترین وجهی بیان گر آن " بهترین حالتی " است که گذشت هائی را برای قشر فوقانی ی کم عده ی خرده بورژوازی تأمین می کند ". (۱۰) البته صرف اعلام این که فلان تصمیم معین دولتی به نفع فلان قشر معین از جامعه می باشد، به هیچ وجه دلیل آن نیست که این قشر اجتماعی در حاکمیت شریک است. در همه ی جوامع سرمایه داری می توان قوانینی را پیدا کرد که در آن ها به نفع طبقه ی کارگر و یا سایر طبقات محکوم جامعه " گذشت هائی " صورت گرفته است، ولی این باعث نمی شود که ما این طبقات را مشترک با سرمایه داران آن کشورها در قدرت دولتی سهیم بدانیم. ولی به هر حال نبرد خلق شماره ی یک از این راه می رود و باز این هم به نسبت گذشته، که بدون توجه به آن چه که در جامعه می گذشت " حاکمیت را در وجه عمده ی خود خرده بورژوازی " می دانستند گامی به جلو بود. البته اگر بلافاصله در پایان همین تحلیل اضافه نمی کردند که " مهم تر آن که این آئین نامه اگر چه امیدهائی را در میان خرده بورژوازی برانگیخت، اما هنوز به اجرا در نیامده است " (تأکید از ما است، نبرد خلق صفحه ی ۹۳). در جای دیگر باز " اقلیت " به دنبال پیدا کردن نمود اجتماعی ی حضور نماینده گان " خرده بورژوازی ی مرفه سنتی " در حاکمیت به اقدامات به اقدامات رضا اصفهانی دل می بندد و در مقاله ی " نماینده گان خرده بورژوازی و مسئله ی ارضی " کار شماره ی ۶۵ صفحه ی یک اعلام می کند که " مسئله ی ارضی و چگونه گی ی برخورد دولت جمهوری ی اسلامی با آن، از جمله مسائلی است که در تشخیص ماهیت طبقاتی ی دولت کنونی، دارای اهمیت فراوان است ". آن گاه ضمن بیان انتقاد آقای رضا اصفهانی، معاون وزارت کشاورزی، از رفتار دولت و دادگاه های انقلاب و بانک ها در قبال دهقانان حین اجرای مصوبه ی شورای انقلاب در این زمینه می گوید " آقای رضا اصفهانی و نماینده گان خرده بورژوازی در حاکمیت نیات حسنه بسیار داشتند و خیرخواهانه می کوشیدند در جهت تأمین منافع دهقانان گام هائی بردارند " و گوشزد می کند که چه گونه بورژوازی برای " نماینده گان خرده بورژوازی مقام های فرعی دست و پا می کند، به طوری که مجبور گردند در عمل دنباله روی بورژوازی باشند " (همان جا صفحه ی ۶) . ولی در کار شماره ی ۸۹ صفحه ی ۲، وقتی که " اقلیت " مجدداً به عقب بر می گردد و اقدامات دولت بازرگان و شورای انقلاب را در زمینه ی ارضی بررسی می کند به این نتیجه می رسد که " شورای انقلاب نیز، اگر چه اکثریت آن را رهبران حزب جمهوری اسلامی تشکیل می دادند، همان تلاش های لیبرال ها را در مورد زمین ادامه دادند البته به شیوه ای پوشیده تر و در نتیجه عوام پسندانه تر ". در این جا دیگر از " نیات حسنه ی " نماینده گان خرده بورژوازی و سنگ اندازی ی بورژوازی در کار آن ها سخنی به میان نمی آید. اما در قسمت آخر این نقل قول شاید بتوان جای واقعی ی آقای رضا

اصفهانی را پیدا کرد: آقای رضا اصفهانی نه به عنوان نماینده ی با "حُسن نیت" خرده بورژوازی بلکه به عنوان همان ماسک "عوام پسندانه ی" شورای انقلاب، نقش خود را در این جا باز می یابد.

اگر نشان دادن آثار واقعی ی حضور نماینده گان خرده بورژوازی در حاکمیت و در صحنه ی جامعه برای "اقلیت" ایجاد دشواری می کند، در مورد بخش دیگر حاکمیت- که از نظر "اقلیت" بخش غالب آن نیز هست و اساسا خود علت انشعاب "اقلیت از اکثریت" را تشکیل می دهد- یعنی "بورژوازی متوسط وابسته" از همان گام نخست مشکل ارائه ی معیار برای تشخیص بورژوازی متوسط از بورژوازی بزرگ مطرح می شود که "اقلیت" اساسا معترض آن نمی شود و همه جا چنان برخورد می کند که گوئی هر کس به آسانی فرق بورژوازی ی بزرگ از متوسط را می فهمد و موقعیت آن ها در صحنه ی جامعه ی ما بر همه آشکار است. "اقلیت" صفت "وابسته را به این "متوسط" اضافه می کند ولی معمولن از اضافه کردن کلمه ی امپریالیسم به این وابسته، سرباز می زند. اگر در نظر بگیریم که این بورژوازی به امپریالیسم وابسته است و امپریالیسم هم همان سرمایه ی مالی ی انحصاری است، دیگر چه گونه می توانیم بزرگ و متوسط را از هم تشخیص دهیم؟ (۱۱)

البته این درست است که سرمایه های امپریالیسی در هر زمان بر حسب ظرفیت بازار به کار می افتند و در دوران های بحرانی از حجم سرمایه گذاری ها کاسته می شود و این امر مخصوص در مورد کشورهای وابسته و در شرایط انقلابی، که امنیت سرمایه ها به خطر می افتد، بیش از جاهای دیگر صادق است. اما آیا می توان گفت که بورژوازی ی بزرگ وابسته به امپریالیسم در ایران وجود دارد، بدون آن که در حاکمیت باشد؟ "اقلیت" که پس از جدا شدن از "اکثریت" هنوز لهجه ی اکثریتی ی خود را حفظ کرده، مرتبن نام هائی مثل خیامی ها را به عنوان نماینده گان بورژوازی ی بزرگ مطرح می کند ولی آیا با فرار خیامی، شرکت ایران ناسیونال هم فرار کرد؟ آیا خیامی سند مالکیت این شرکت را با خود برد؟ یا این شرکت با عنوان مالکیتی جدید هنوز در کار است و با شرکت مادر خود در انگلستان مشغول معامله است! "اقلیت" وارد این بحث ها نمی شود، او با ابداع "بورژوازی ی متوسط وابسته" خود را راحت می کند و وارد صحنه ی اقتصادی ی جامعه نمی شود، ما به ازاء طبقات و قشرهائی را که برمی شمرد در جامعه جستجو نمی کند و به شخصیت ها و گرایش های سیاسی می پردازد. او می گوید "سلطنت طلبان فراری نماینده ی بورژوازی ی بزرگ، حزب جمهوری ی اسلامی و لیبرال ها نماینده ی بورژوازی ی متوسط و جناحی از روحانیت به رهبری آیت الله خمینی نماینده ی نیروهای وابسته به خرده بورژوازی ی سنتی هستند." (۱۲)

اگر این بورژوازی ی متوسط، وابسته نبود و اگر سرمایه در شرایط تکامل قبل از انحصار بود قائل شدن به کوچکی و بزرگی ی سرمایه لاقلا از لحاظ تئوریک با اشکالی روبرو نمی شد. در جریان تراکم سرمایه و رقابت سرمایه داران بر اساس میزان سرمایه، قشربندی هائی در درون طبقه به وجود می آید و این قشربندی ها با گرایشات سیاسی ی ویژه همراه است، زیرا در واقع این قشربندی ها مراحل مختلف تکامل را منعکس می کنند ولی پس از آن که ما به عصر امپریالیسم وارد می شویم و مخصوص در کشوری که اساسا با صدور سرمایه ی امپریالیستی به روابط سرمایه داری کشانده شده است، نه آن که تراکم اولیه ی سرمایه در درون خود جامعه انجام شده باشد، صحبت کردن از این سرمایه ی بزرگ و متوسط و اساسا حجم سرمایه را معیار گرایش سیاسی سرمایه داران وابسته به امپریالیسم قرار دادن، چه مفهومی جز نفهمیدن الفبای ماتریالیسم تاریخی دارد.

به هر حال "اقلیت" با این بحث ها کاری ندارد. او بدون چون و چرا بورژوازی ی متوسط خود را به عنوان عنصر عمده ی حاکمیت، انتخاب کرده است و کاری هم به کالا، کارخانه و تولید و تجارت ندارد. منظور او از بورژوازی ی متوسط همین هائی هستند که یک دسته شان در رهبری ی حزب جمهوری ی اسلامی جمع شده اند و دسته ی دیگرشان همان هائی هستند که "قبل از انشعاب" نام "لیبرال ها" را به آن ها داده بودند و پس از سقوط دولت بازرگان، رهبری شان را بنی صدر به عهده گرفته است.

بعدن "اقلیت" در این بورژوازی ی متوسط خود موشکافی ی بیشتری می کند و در آن دو قشر تجاری و صنعتی را تشخیص می دهد و حتا پس از ۳۰ خرداد ۶۰ سعی می کند دعوای بنی صدر و به قول خودش حزب جمهوری ی اسلامی را به دعوای بورژوازی ی صنعتی و "بورژوازی ی تجاری انگل" نسبت دهد، ولی این گونه موشکافی ها دیگر لازم نیست. (۱۳)

اگر کسانی باشند که از "اقلیت" به پرسند این بورژوازی ی متوسط دیگر کیست در پاسخ گوئی به آن ها کار به این ریزه کاری ها نمی کشد و اگر آدم هائی هم باشند که این بورژوازی ی متوسط را به پذیرند، مسلمان بلاهت شان آن قدر هست که دیگر برای قبولاندن "تحلیل سازمان از حاکمیت" به آن ها احتیاج به این گونه موشکافی نباشد.

حالا برگردیم به صحنه سیاست و ببینیم که این تحلیل از حاکمیت، چه مشکلاتی پیش می آورد. این درست است که "اقلیت"، حاکمیت را در مجموع خود "ضد خلقی" (۱۴) ارزیابی می کند اما آیا قبول وجود خرده بورژوازی در حاکمیت هر چند هم که "خرده بورژوازی ی مرفه سنتی" باشد و هر چند هم که در عمل "دنباله رو بورژوازی" باشد، هیچ تأثیری در ماهیت این حاکمیت ندارد؟ "اقلیت" در همان آغاز انشعاب به این امر اذعان می کند که "آن

ها ... دارای گرایش‌های ضعیف ضد امپریالیستی نیز هستند. این امر در پاره‌ای موارد تضادهای درونی‌ی ارگان سازش را تشدید می‌کند، اما باید در نظر داشت که این جنبه‌ی گرایش ضد امپریالیستی آن‌ها تحت الشعاع جانب‌داری، حمایت و دنباله‌روی آن‌ها از بورژوازی قرار می‌گیرد (کار شماره‌ی ۶۱، خرداد ۵۹، صفحه‌ی ۸) . (۱۵)

همین "گرایش ضعیف ضد امپریالیستی" و هم‌چنین "تشدید تضادهای درونی‌ی هیأت حاکمه"، که هر دو از موجودیت خرده‌بورژوازی در حاکمیت ناشی می‌شود، در صحنه‌ی سیاست "اقلیت" را به زیگزاگ رفتن وامی‌دارد. او هر روز خمینی را به عنوان مانع همه‌ی اختلاف‌های درونی می‌بیند ولی باز در تحلیل او، خمینی به عنوان نماینده‌ی خرده‌بورژوازی و عامل تشدید تضاد در درون هیأت حاکمه باقی می‌ماند. به تدریج "اقلیت" بدون این که زیاد به تحلیل خود دست بزند از نام بردن از خمینی به عنوان نماینده‌ی خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی خودداری می‌کند. (۱۶) ولی در عین حال از نشان دادن نقش و جای گاه واقعی‌ی او در هیأت حاکمه طفره می‌رود. در ادبیات "اقلیت" به واقع می‌توان گفت دوران سکوتی در مورد خمینی وجود دارد، حنا وقتی که اجرای "بند ج" به دستور صریح خمینی متوقف می‌شود، نشریه‌ی کار، حرف را به رجائی و بهشتی و دولت و منتظری می‌کشاند و مثلاً می‌گوید "آیت‌الله منتظری علارغم نیات "خیر خواهانه" (۱۷) خود عملن به دفاع از منافع زمین‌داران پرداخته است" (کار شماره‌ی ۸۷، آذرماه ۵۹، صفحه‌ی ۱۵)، ولی از خود خمینی هیچ نمی‌گوید.

در واقع "خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی" از آن جهت هنوز در تحلیل "اقلیت"، در درون حاکمیت هست که پوششی باشد بر سیاست‌های اپورتونیستی‌ی سازمان در قبال همین حاکمیت، و الا نه در صحنه‌ی واقعی‌ی جامعه و نه در درون حاکمیت، "اقلیت" نمی‌تواند اثری از این حضور نشان دهد. اگر از نماینده‌گی‌ی خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی، خمینی را حذف کنیم دیگر چه کسی در حاکمیت می‌ماند که نماینده‌ی خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی باشد و اگر خمینی را نماینده‌ی خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی بدانیم، آن گاه چرا نگوئیم "حاکمیت در وجه غالب اش خرده‌بورژوائی" است؟

به هر حال این خرده‌بورژوازی‌ی مرفه سنتی و "گرایش‌های ضعیف ضد امپریالیستی اش" در کنار بورژوازی‌ی متوسط در حاکمیت همان عاملی بود که به "اقلیت" امکان داد تا مدتی نسبتن طولانی در خصوص مسائل مهم جامعه در فاصله‌ی نه‌چندان زیادی از "اکثریت" حرکت کند. مثلاً در مسئله‌ی گروگان‌ها با اتکاء به همین تحلیل‌ها بود که "اقلیت" آن را جزء "برخی اقدامات ضد امپریالیستی‌ی" (۱۸) حاکمیت به حساب آورد و در کار شماره‌ی ۷۰، مرداد ۵۹، صفحه‌ی ۱۱ نوشت: "دانشجویان پیرو خط امام با اعلامیه‌های افشاگری‌ی خود در حقیقت بر بسیاری از مواضع انقلابی‌ی سازمان ما مهر تأیید زدند ... و این امر بر اعتبار و حیثیت سازمان چریک‌های فدائی‌ی خلق به میزان زیادی افزود و شعارهای سازمان ما را به شعارهای توده‌ها تبدیل کرد". (۱۹) و باز در همان جا نوشت: "بر چنین بستری بود که پیشروان طبقه‌ی کارگر توانستند آگاهی‌ی توده‌ها را نسبت به امپریالیسم و پایگاه داخلی اش و عمل کردهای آن بالا ببرند". (۲۰)

البته پس از ختم غائله‌ی گروگان‌گیری، "اقلیت" نوشت: "توده‌های میهن ما که به حاکمیت اعتمادی ناشی از زود باوری و از روی ناآگاهی داشتند (۲۱)، چنین تصور می‌کردند که تسخیر جاسوس‌خانه‌ی امپریالیسم آمریکا نقطه‌ی عطفی در جهت خواست واقعی‌ی آن‌ها یعنی آغاز مبارزه‌ی واقعی ضد امپریالیستی خواهد بود." (۲۲) ولی "گذشت زمانی چند لازم بود تا توده‌ها به تجربه دریابند که هیأت حاکمه مسئله‌ی گروگان‌گیری را وسیله‌ای برای کنترل مبارزات توده‌ها، کنترل مبارزات واقعی ضد امپریالیستی-دموکراتیک کارگران و دهقانان، سلب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک توده‌ها و تحکیم موقعیت سیاسی‌ی خود قرار داده است." (۲۳)

ولی نباید از این اظهار نظرهای "اقلیت" گمان کرد که او در مورد گروگان‌گیری اشتباهی کرده است، زیرا پس از آزادی‌ی گروگان‌ها "به تجربه" متوجه آن می‌شود و برای حفظ غرور خود نمی‌خواهد آن اشتباه را امروز به روی خود بیاورد. موضعی که در طی گروگان‌گیری از طرف "اقلیت" اتخاذ شد، یعنی تأیید آن و قبول آن به عنوان یک اقدام ضد امپریالیستی از طرف حاکمیت"، همان موضع واقعی‌ی "اقلیت" است که با تمام جهت‌گیری‌ها و اساس تحلیل‌های او از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی تطبیق می‌کند. او در روز آزادی‌ی گروگان‌ها دچار احساسات می‌شود و به نوبه‌ی خود دست به عوام‌فریبی می‌زند و چنین جلوه می‌دهد که گویا جریان گروگان‌گیری را یک تراژدی-کمدی حاکمیت "تلقی می‌کند. نه! واقعیت این نیست. "اقلیت" خود برداشت اش را از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی چنین بیان می‌کند: "به اعتقاد ما انقلاب ضد امپریالیستی دموکراتیک ما سه وجه کاملن به هم پیوسته و جدائی ناپذیر دارد؛ دموکراتیک (برای تأمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و دموکراسی‌ی سیاسی)، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری؛ که در هر مقطع و مرحله، بسته به تغییر و تحولاتی که مستقل از اراده‌ی پیشرو صورت می‌پذیرد، یکی از این سه وجه عمده می‌شود و دیگر وجوه را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد." (تیر ماه ۶۰، کار شماره‌ی ۱۱۹) برای این که مفهوم این درک از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی روشن شود، او بلافاصله مثالی به دست می‌دهد که از هر توضیح دیگری در باره‌ی این گونه ضد امپریالیست بودن گویاتر است. او می‌گوید: "مثلاً از مقطع تسخیر سفارت تا آزادی‌ی گروگان‌ها علاوه‌بر اهداف حاکمیت، وجه ضد امپریالیستی‌ی مبارزه عمده شد." (همان جا) توجه داشته باشید که این جملات در ۳۱ تیر ماه ۱۳۶۰ نوشته شده، یعنی در

تاریخی که به هیچ وجه زمینه ای برای فریب خوردن " اقلیت " از حاکمیت وجود نداشته است. این درک از مبارزه ی ضد امپریالیستی و سه وجه " پیوسته و جدائی ناپذیر " آن، همان درکی است که سال هاست " حزب توده " بر اساس آن حرکت می کند و مطابق آن در دوران معینی می کوشید حتما شاه را بر علیه امپریالیست ها تحریک کند.

مبارزه ی ضد امپریالیستی و دموکراتیک یک وجه بیشتر ندارد و آن هم مبارزه ی ضد امپریالیستی دموکراتیک است. آن ها که امپریالیزم را به سرمایه وابسته و مبارزه ی ضد امپریالیستی را از مبارزه ی دموکراتیک جدا می کنند، نمی فهمند و یا بهتر است بگوئیم نمی خواهند بفهمند که ما در چه مرحله ای از انقلاب خود هستیم و نمی خواهند بفهمند که برای ما، مبارزه با سرمایه وابسته (۲۴) یعنی مبارزه با امپریالیسم و در شرایط ما مبارزه با امپریالیسم یعنی مبارزه ی دموکراتیک. ولی این مبارزه ی دموکراتیک خصلت ویژه ی خود را دارد. پرولتاریا پیشاپیش همه ی توده ها بر علیه سرمایه وابسته یعنی بر علیه امپریالیزم، یعنی برای دموکراسی مبارزه می کند و پیروزی در این مبارزه یعنی برافزاندن سرمایه وابسته، برافزاندن امپریالیسم و برقراری ی روابط دموکراتیک نوین و آماده گی برای گذار به سوسیالیسم.

" اکثریتی ها و توده ای ها " هم با همین استدلال و با همین تحلیل از مبارزه ی ضد امپریالیستی در راه خیانت به خلق تا آن جا پیش رفتند که فرزندان این خلق را به دست جلادان امپریالیزم سپردند. آن ها هم می گفتند این رژیم هر چه باشد ضد امپریالیست است. وقتی ابله ی چنین تحلیلی از مبارزه ی ضد امپریالیستی در دست داشته باشد، در لب پرت گاه خیانت ایستاده است و امواج خروشان مبارزه ی طبقاتی سرانجام یک روز او را به عمق این پرت گاه در خواهد افکند.

این برداشت از مبارزه ی ضد امپریالیستی وقتی با آن تحلیل از حاکمیت در می آمیزد و بر فرض " توهم توده ها از حاکمیت " استوار می شود، پس از حمله ی مرداد ۵۸ رژیم به کردستان منجر به پیش کشیدن " صلح دموکراتیک " از طرف " اقلیت " قبل از انشعاب می شود و پس از انشعاب به عنوان اساس سیاست وی منتشر می گردد.

ببینیم چه گونه در شرایط حاکمیت خرده بورژوازی ی مرفه سنتی و بورژوازی ی متوسط وابسته " صلح دموکراتیک " در کردستان و " آزادی های دموکراتیک " در سراسر ایران امکان پذیر است. در مقاله ی " مسئله کردستان و موضع ما " کار شماره ی ۶۷، " اقلیت " به مسئله کردستان می پردازد. در آغاز این مقاله می خوانیم که " بدون برقراری ی دموکراسی ی توده ای در ایران، خلق گرد به خواست های واقعی ی خویش دست نخواهد یافت ". امری معقول که با این اصل که حفظ و استحکام سرمایه داری ی وابسته، نیاز به یک دیکتاتوری ی افسار گسیخته و به طور کلی یک رویای سیاسی همراه با یک دستگاه نظامی- بوروکراتیک عظیم دارد (۲۵)، تطبیق می کند ولی این تازه آغاز مقاله است و مقاله حرف آخرش را در آغاز نمی زند. این درست است که " یگانه سیاست صحیح پرولتاری در قبال مبارزات خلق گرد دفاع از این مبارزات، شرکت فعالانه در آن و کشاندن توده ها به عرصه عمل انقلابی ... " (۲۶) می باشد ولی این امر را نباید نادیده گرفت که (دقت کنید، اصل مطلب این جاست) " در شرایطی که بخش وسیعی از توده ها اعتماد ناآگاهانه ای به حاکمیت داشته و از آن حمایت می کنند، مبارزه ی خلق گرد قادر به سرنگونی ی قدرت حاکمه نیست " (همان جا، تأکید از ما است). مقاله، دیگر به این امر کاری ندارد که حتما اگر امروز نتوان به وسیله ی مبارزه رژیم را سرنگون کرد، چه گونه باید این مبارزه را پیش برد تا سرانجام به " دموکراسی ی توده ای " و نهایتاً به خواست های واقعی ی خلق گرد منجر گردد. در این دوره، که حتما تا ۳۰ تیر ۱۳۶۰ طول می کشد، همواره " اقلیت " همه را از " سرنگونی " برحذر می دارد و همه جا به این " توهم توده ها از حاکمیت " استناد می کند و سرانجام نیز عملیات مسلحانه ی مجاهدین او را وامی دارد که با دست پاچه گی شعارهایی بدهد که ما بعدن به آن ها می پردازیم، چون مستقیمین با مسئله " تدارک قیام " در ارتباط اند. ولی اکنون " صلح دموکراتیک اقلیت " را در کردستان تعقیب کنیم تا ببینیم که اگر مبارزه در کردستان نمی تواند به سرنگونی ی رژیم منجر گردد، قادر به انجام معجزه ی دیگری هست ؟

" در شرایط کنونی هدف های عاجلی در دستور روز باید قرار گیرند. این هدف ها نه سرنگونی ی حاکمیت کنونی بلکه تأمین یک سلسله حقوق دموکراتیک مردم ایران است. این خواست ها می توانند تأمین حقوق دموکراتیک خلق گرد و همه ی خلق های ایران باشد " (همان جا). اگر می شد " حقوق دموکراتیک خلق گرد و همه ی خلق های ایران " را تأمین کرد دیگر، لاف را برای یک مرحله، چه احتیاجی به سرنگونی ی رژیم بود ؟ " تأمین حقوق دموکراتیک خلق گرد و همه ی خلق های ایران " در نظام سرمایه داری ی وابسته و تحت حاکمیت بورژوازی ی وابسته !؟ ممکن است خط فاصل خود را با رفقای " اکثریتی و توده ای " خود رسم کنید ؟ (۲۷) آیا فقط به استناد حضور " خرده بورژوازی ی مرفه سنتی " در حاکمیت و " متوسط " بودن بورژوازی ی وابسته، شما به خود اجازه داده اید که چنین چیزی را امکان پذیر بدانید ؟ شما که با آن دست و دل بازی می پذیرفتید که در دوران شاه " حفظ و استحکام سرمایه داری ی وابسته نیاز به یک دیکتاتوری ی افسار گسیخته " داشت، چه شده است که اکنون با وجود همان سرمایه داری ی وابسته باز آن را چنان شکل حکومتی تصور می کنید که در آن تأمین حقوق دموکراتیک خلق گرد و همه ی خلق های ایران میسر باشد ؟ حال یا شما معنی ی حقوق دموکراتیک و آزادی های دموکراتیک را نمی دانید و یا رویای سیاسی ئی غیر از " دیکتاتوری ی افسار گسیخته " برای سرمایه داری ی وابسته متصور

می دانید و یا سازش کاری با بورژوازی ی وابسته را زیر این عبارت زیبا پنهان کرده اید. آخر در همین مقاله است که شما می گوئید: " ما حتا معتقدیم که اگر شرایط ایجاب کند و به نفع طبقه کارگر باشد، با بورژوازی سازش نیز باید کرد به شرطی که این سازش در پیش برد مبارزه طبقاتی سودمند باشد (نظیر آن چه در گنبد اتفاق افتاد). " (۳۸)

خُب، حال که با دو تا از مهم ترین مسائلی که هنگام تولد " اقلیت " در کشور وجود داشت و نحوه ی جهت گیری ی " اقلیت " نسبت به آن ها آگاه شدیم، نظری هم به مسئله دیگری که چند ماه بعد پیش آمد و بسیاری از مسائل دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد یعنی جنگ ایران و عراق بی افکنیم و ببینیم که چه گونه " اقلیت " در آن جا نیز به دلیل " توهم توده " به دفاع از جمهوری ی اسلامی می پردازد.

ما پیش از این و در موقع خودش نشان دادیم که " اقلیت " در جنگ ایران و عراق، که در واقع جنگی امپریالیستی است، امپریالیست ها را تبرئه می کند و سعی می نماید همه چیز را به دو دولت ایران و عراق برگرداند و در این راه به نحوی مضحک اظهار نظر می کند که جنگ ایران و عراق باید کوتاه مدت باشد. (۳۹) در این جا دیگر به این مسائل نمی پردازیم و اساسا این مسائل خارج از موضوع بحث این جزوه است. ما در این جا به روش برخورد " اقلیت " با حاکمیت موجود، که می بایست قاعدتن با تحلیل این سازمان از پایگاه طبقاتی ی حاکمیت و شرایط عینی ی جامعه تطبیق کند، می پردازیم. به همین جهت به جنبه دیگری از موقعیت " اقلیت " در قبال جنگ ایران و عراق توجه می کنیم.

هنگامی که جنگ بین دولت های سرمایه داری پیش می آید، بلافاصله مسئله ی تبدیل جنگ به جنگ داخلی و برگرداندن سلاح ها به سوی دولت خودی و یا ایجاد مناطق آزاد شده از دست ارتش دولت های مرکزی برای بسط آینده ی انقلاب به ذهن کمونیست ها می آید. به هر حال آن ها به هیچ وجه حق ندارند تحت هر عنوانی با قبول استقرار دولت وابسته، به جنگ وارد شوند. " اقلیت " در ضمیمه ی کار شماره ۸۱، به همین وظیفه ی کمونیست ها در قبال جنگ می پردازد و در این زمینه حرفی می زند که خواندنش خالی از تفریح نیست. او می گوید: " اگر در عراق شرایط عینی مهبیاست، وظیفه ی کمونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی است که جنگ را به یک جنگ داخلی علیه رژیم عراق تبدیل کنند. اما در ایران، که توده های ناآگاه به حاکمیت اعتماد دارند و نمی توان یک چنین شعاری را مطرح کرد، وظیفه ی کمونیست ها است که ماهیت جنگ را از جانب رژیم ایران افشاء کنند و در جنگ دولت های ایران و عراق شرکت نکنند ". بسیار خوب، کمونیست های عراقی به جنگ دولت خودشان بروند ولی ما فعلا مصلحت نیست به چنین کاری دست بزنیم و طبق دستورالعملی که در کار شماره ۷۸، مهر ۵۹، به هواداران خود داد با تشکیل " هسته های مسلح " برای دفاع از شهرها و مناطق جنگ زده و کمک به آذوقه رسانی و غیره و غیره، دولت خودمان را در کار جنگ یاری کنیم. به این ترتیب " اقلیت " همان حرفی را می زند که هر جمعه هاشمی رفسنجانی می زند: " مردم عراق، بر علیه دولت خودتان قیام کنید تا ما هم از این طرف کمک کنیم ". نتیجه چنین سیاستی که " اقلیت " به کمونیست های عراق توصیه می کند نیز احیانا جز همان چیزی نخواهد شد که هاشمی رفسنجانی می خواهد یعنی سرنگونی ی " دولت صدام " و برقراری ی رژیمی که ماهیت آن را لزومن فاتح جنگ، که از گزند " کمونیست های " خودی در امان بوده، تعیین خواهد کرد.

راستی آیا این " کشاکش انقلاب و ضد انقلاب " است که " اقلیت " مخصوصن پس از کنگره، مدام تأکید می کند که ایران از قیام به این طرف عرصه ی آن بوده است ؟ یا اگر " اقلیت " را انقلاب فرض کنیم، سرسپرده گی و خدمت انقلاب در آستان ضد انقلاب ؟ " اقلیت، بین دو نبرد قطعی " چه می کند ؟

تا این جا می بینیم که " اقلیت " با تحلیل ویژه ی خود از حاکمیت و اتکاء به " توهم توده ها "، همه را از " طرح شعار سرنگونی " برحذر می دارد. در این دوران کم تر نشریه ای از این سازمان را می توان پیدا کرد که حاوی ی این هشدار نباشد. خصوصن هر جا که پای مبارزه مسلحانه در گردستان پیش می آید، " اقلیت " ضمن اقرار به آن که در گردستان " در شرایط مشخص کنونی، هر نیروی سیاسی نی که بخواهد به کار سیاسی در گردستان به پردازد ناچار از دست زدن به مبارزه مسلحانه است " (۳۰)، با تأکید بیشتری بر این امر تکیه می کند که مبادا کسی به فکر آن باشد که این مبارزه را در جهت سرنگونی ی رژیم بسیج کند. او می گوید: " به هر حال آن چه در این جا اساسی ست آن است که ما در مرحله ی کنونی، هدف سرنگونی ی حاکمیت را نداشته بلکه تحقق اهداف مشخص و کسب پیروزی های سیاسی مورد نظر است " (همان جا).

تا تیر ماه ۶۰ به اصطلاح سیاسی ترین شعاری که " اقلیت " مطرح می کند، شعار " نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی اش " می باشد. ولی وقتی این شعار با درک " اقلیت " از امپریالیسم و هم چنین سکوت در مورد پایگاه داخلی امپریالیسم، مخصوصن در قدرت دولتی، می آمیخت از هرگونه محتوای انقلابی خالی می شد، (۳۱)

در این دوران تنها خواست مشخصی که از سوی " اقلیت " در رابطه با قدرت دولتی مطرح می شد، خواست آزادی های دموکراتیک و برقراری ی شوراه بود. (۳۲) اکنون ببینیم از چه وقت " اقلیت " عملن به فکر " تدارک قیام " افتاد و چه شرایطی او را به این فکر انداخت.

در تیر ماه ۶۰ " اقلیت " اعلام کرد که " جامعه ی ما اکنون در آستانه ی یک نبرد تعیین کننده قرار گرفته است " (کار، شماره ی ۱۱۶) و پیش بینی نمود که " در آینده نزدیک بروز رویدادهای سترگ و نبردهای سرنوشت ساز، اجتناب ناپذیر است " (همان جا) و در عین حال پی نتیجه بودن تاکتیک " سرکوب های پی در پی ی دیوانه وار " رژیم را اعلام کرد و آن را با این عبارت که " درد ناشی به کاه دان می زند"، به سخره گرفت. (همان جا)

از این زمان است که به تدریج عباراتی نظیر " کشمکش انقلاب و ضد انقلاب، تکمیل انقلاب نیمه کاره و ناتمام " (کار، شماره ۱۱۶) و " چشم انداز اعتلاء جنبش توده ای " و سرانجام " تدارک قیام " (کار شماره ۱۱۸، صفحه ۴، ۲۴ تیرماه ۶۰) در آثار سازمانی ی " اقلیت " پدیدار می شود، که کنگره آن ها را تثبیت کرده و تا امروز هم، اگر نگوئیم عمل سازمان بلکه، بی عملی " اقلیت " و تئوری بافی های آن بر آن ها استوار است.

" اقلیت " در ۲۴ تیرماه ۶۰ در مقابل مشاهده ی " اُفت " اعتراضات و مبارزات آشکار توده ها، این سؤال را مطرح می کند که " آیا جنبش توده ای به سوی یک رکود سیاسی ی طولانی پیش می رود یا این که تحت تأثیر عوامل ذهنی (۲۳)، یک رکود موقت و کوتاه مدت را از سر می گذراند؟ " (همان جا) و در همین جا با استناد به این که " علل اساسی ی جنبش توده ای " برجاست، اعلام می کند که " شرایط اقتصادی- اجتماعی و سیاسی ی موجود در کلیت خود محتمل ترین چشم انداز را، بروز اشکال مبارزه ی کاملن انقلابی و آشکار نشان می دهد ". این نیز همان نحوه ی استدلالی است که توسط کنگره اخذ و تثبیت شد. بیش از دو سال است که " اقلیت " چشم انداز اعتلاء و پایان یافتن " اُفت موقت " جنبش را با استناد به " شرایط اقتصادی- اجتماعی " و وجود بحران توضیح می دهد و هر کس از او به پرسد که به چه کاری مشغول است، می گوید به " تدارک قیام " .

عناصر کلی ی این برخورد و تحلیل به این ترتیب در همان تیرماه ۶۰ و در چند مقاله از نشریه کار تدوین و توزیع شد. ولی اگر در مورد شرایط عینی و جهت تحول آن ها و چشم انداز اعتلاء و قیام، همه چیز در همان تیرماه ۶۰ روشن شد و حتا معلوم شد که در این مرحله، دیگر " اقلیت " به دلیل آن که چشم انداز اعتلاء و قیام را در پیش دارد، اساسا " تاکتیک های تعرضی " را باید در پیش گیرد و بعدها توضیح داده شد که تدارک قیام، خود به خود به معنی ی اتخاذ " تاکتیک های تعرضی " است. اما در مورد تعیین نوع این تاکتیک های تعرضی از تیرماه ۶۰ تا آستانه کنگره ی " اقلیت "، که به حق از کنگره به بعد نشان داده است که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست از تاکتیک تعرضی ی " اصلی اش " یعنی تشکیل " کمیته های مخفی ی اعتصاب " دست بردارد، دچار نوسانات بسیاری شد و مخصوصن به نبال کسانی رفت که امروز یادآوری آن، " اقلیتی " ی با انصاف را شرم گین و " اقلیتی " ی خوش روجه! را غضب ناک و دشنام گو می کند.

اکنون به پردازیم به تحول این " تاکتیک های تعرضی " در نزد " اقلیت ". در همان زمانی که " اقلیت " نزدیک بودن نبرد قطعی را اعلام کرد و نتیجه ی نبرد را نیز پیشاپیش مسلم می دانست، دو شعار جدید به شعارهای سابق خود اضافه کرد که گرچه با توجه به گذشته ی او نمایان گر گامی انقلابی به جلو بود ولی به هیچ وجه با طوفانی که خودش معتقد بود در سراسر کشور برپاست، تطبیق نمی نمود. " اقلیت " در نشریه کار، شماره ۳ تیرماه ۶۰ شعارهای " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " و " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " را اعلام نمود و در توضیح این دو شعار باز گفت که " هنوز نمی توان مستقیمن از توده ها سرنوشتی ی فهرآمیز حاکمیت را طلب کرد، بلکه باید از ضعیف ترین و آسیب پذیرترین حلقه ی آن آغاز نمود. این ضعیف ترین حلقه ... حزب جمهوری اسلامی است " .

شعار مجلس مؤسسان اساسا فافد هرگونه محتوای عملی بود، و حتا بحث بر سر بیهوده گی آن بیهوده است، ولی شعار " مرگ برحزب جمهوری ی اسلامی " به خوبی نشان می دهد که " اقلیت " چه گونه در آن دورانی که بعدها خود آن را " دوران انقلابی " نام گذاشت، جز اصلاح ساده ای در رژیم جمهوری ی اسلامی طلب نمی کرده است و اگر کنگره قرار بود " سوسیال رفرمیست ها " را در ایران مشخص کند، می بایست نه به جانپان " اکثریتی و توده ای " که دیگر آب از سرشان گذشته بود، بلکه به خود " سازمان " مراجعه می کرد و با کمال صداقت اعتراف می نمود که، نه تنها آن زمانی که با " اکثریتی ها " بوده بلکه در تمام دوران حیات مستقل خود نیز تا هنگام کنگره، رفرمیستی بیش نبوده که شعارهای رفرمیستی ی خود را با لفاظی های سوسیالیستی توجیه می کرده است. اما اگر چنین کاری می کرد دیگر " اقلیت " نبود، سازمانی اصولی بود که اساسا غیرممکن بود که کارش به چنین جایی بکشد. به هر حال از خیال بافی در مورد آن چه " اقلیت " می توانست بکند، برگردیم به واقعیت خیال بافی هائی که " اقلیت " کرد. شعار " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " تا ۱۱ آذر ۶۰، شعار اساسی ی نشریه کار است و در ۱۸ آذر همان سال در نشریه کار شماره ۱۳۹، ناگهان و بدون هیچ گونه مقدمه ای این شعار جای خود را به شعار " مرگ بر جمهوری ی اسلامی " می دهد. (۲۴)

تنها در نشریه کار، شماره ۱۴۴ است که " اقلیت " توضیح می دهد اتخاذ این شعار جدید به جای شعار قبلی نیز یکی از کارهای کنگره، " این مجمع عالی " بوده است و مطالبی هم در توجیه صحت شعار " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " می آید که بیشتر مصرف داخلی برای هواداران خوش باور " اقلیت " دارد و برایشان توضیح می دهد

که چه گونه می خواسته اس با توجه به " ذهنیت توده ها " با شعار " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " به طور " غیر مستقیم " رژیم جمهوری ی اسلامی را، که گویا توده ها خیلی شیفته اش بوده اند، " زیر علامت سوال " ببرد. به هر حال این به طور غیر مستقیم کلاه سر توده ها گذاشتن و رژیم دلخواه شان را زیر علامت سوال بردن، تمام توجیهی ست که " اقلیت " برای این شعار خود دارد.

یکی از جنبه های اپورتونیزم، عقب مانده گی است و در این جا " اقلیت " خود به وضوح متوجه عقب مانده گی ی خود می باشد، وقتی می نویسد که " قدر مسلم آن است که در این مرحله و این ایستگاه، پرولتاریا (به خوان اقلیت) در شکل شعار با لیبرال های ضد انقلابی هم سو خواهد شد " (کار، شماره ۱۱۹، صفحه ۱۹، ۳۱ تیرماه ۶۰) زیرا در آن مقطع مجاهدین شعار " مرگ بر خمینی و رژیم او " را به راحتی می دادند و " اقلیت " از آن ها عقب مانده بود و در نتیجه با " لیبرال ها " که فقط سرنگونی ی حزب جمهوری ی اسلامی را می خواستند، هم سو شده بود. اما اپورتونیزم جنبه ی دیگری هم دارد و آن دنباله روی از وقایع است، که اتفاق در این دوره نزد " اقلیت " با وضوح بسیار دیده می شود و برای خواننده ای که وقت تلف کردنی داشته باشد، مطالعه ی نوشته های این دوره " اقلیت " خالی از تفریح نیست.

سازمانی که شعار اصلی ی خود را " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " قرار داده و دلیل اصلی ی اتخاذ این شعار را حمایت توده ها از رژیم جمهوری ی اسلامی و بی وقت بودن اقدام به سرنگونی ی آن اعلام کرده، در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۶۰ می نویسد " باید جوخه های رزمی را سازمان داد، باید به تسلیح خلق همت گماشت و توده ها را به مقاومت در برابر خلع سلاح دعوت کرد. به مقابله ی جدی با باندهای سپاه برخواست و با دموکرات های انقلابی اتحادهای رزمی پدید آورد ". (کار، شماره ۱۱۸) و سرانجام با اطمینان کامل اعلام می کند که " امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که رژیم جمهوری ی اسلامی در آستانه ی سقوط قرار گرفته است ". (کار، شماره ۱۲۱، ۱۴ مرداد ۶۰) ظاهرین عملیات مسلحانه مجاهدین، که بعدن " اقلیت " آن ها را یکی از دلایل تثبیت رژیم جمهوری ی اسلامی می خواند، اپورتونیست دنباله رو ما را واداشته است که علاوه بر شعارهای عقب مانده و تاکتیک های انفعالی ی خویش حرف هائی بزند که برای آن نه از نظر تشکیلاتی و نه حتا از نظر روحیه ی مبارزاتی آماده گی دارد. پیش نهاد تشکیل " جوخه های رزمی "، که ما بعدن بیشتر به آن خواهیم پرداخت، زائیده همین دوران و همین مناسبات اپورتونیستی بود. نه زائیده روحیه ی انقلابی و ارزیابی ی مارکسیستی از شرایط موجود.

" اقلیت " با تکیه به اکونومیسم خود این گونه حساب کرد، " شرایط اقتصادی و اجتماعی نی "، که در روز ۳۰ خرداد ۶۰ مردم را به خیابان ها ریخت که از بین نرفته است. او پیش از این، هنگام رد نظرات رفیق احمدزاده به کمک نظرات رفیق جزئی، به خیال خودش این را به اثبات رسانده بود که زور و دیکتاتوری به تنهایی نمی توانند جلوی جنبش های خود انگیزه ی مردمی را بگیرد و گفته بود " چنین دیدگاهی عامل اقتصادی، بحران های اقتصادی ی سیستم و تضادهای ناشی از آن را، که علی الاصول عامل تعیین کننده در تحولات و جنبش های خود به خودی هستند، عمل نادیده می گیرد و به عامل روبنایی یعنی دیکتاتوری نقش مطلق یا به طور کلی تعیین کننده می دهد ". (۲۵) و " اگر شاه هم پس از خرداد ۴۳ توانست با دیکتاتوری جلوی بروز جنبش های خود به خود را بگیرد، به دلیل اصلاحات ارضی و تعدیل تضادها بود ". (۳۶) پس با این حساب ساده، جنبش های خود به خودی ی مردم محتمل است اگر نگوئیم که مسلم است. سپس " اقلیت " با برداشت اپورتونیستی ی خودش از پایگاه طبقاتی ی دولت و تلقی " ارتش و بورژوازی ی بزرگ " (کار، شماره ۱۱۸، صفحه ۴، ۲۴ تیرماه ۱۳۶۰) به عنوان " نیروی دیگری " سوای " انقلاب و ضد انقلابی " (همان جا) که فعلاً با یک دیگر در گیرند، باز این حساب ساده را می کند که درهم کوبیدن این رژیم برای مجاهدین با آن همه عملیات مسلحانه ای که انجام می دادند، کار آسانی است. با این حساب هاست که علاوه بر شعارهای رفرمیستی و تاکتیک های پاسیفیستی ی " اقلیت " از " سقوط رژیم، جوخه های رزمی، قیام و اتحاد رزمی با دموکرات های انقلابی " و غیره و غیره صحبت می کند و ما پائین تر خواهیم دید که علاوه بر شعار " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی و پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " به فکر " آلترناتیو انقلابی " (همان جا) می افتد.

همین وضعیت را در قبال شعار " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " می بینیم، یعنی آن نهادی که می بایست در چارچوبه ی رژیم جمهوری ی اسلامی شکل حکومتی ی جانشین آن را تعیین کند. در توجیه این شعار " اقلیت " ناگزیر است، ابتدا به همان درک خود از سه جزء " جدائی ناپذیر و به هم پیوسته " مبارزه ی دموکراتیک و ضد امپریالیستی و عمده شدن یکی از این اجزاء در هر مرحله مراجعه کند و نشان دهد که در این مرحله یعنی " تا وقتی که حزب جمهوری ی اسلامی، که اکنون منحصرن قدرت را در دست دارد و جمهوری ی مبتنی بر مجلس خبره گان و شورای نگهبان و غیره شکل حکومتی ی مطلوب طبع اوست، قدرت را در دست داشته باشد، مبارزه برای تأمین حقوق و آزادی های دموکراتیک (به ویژه جدائی دین از سیاست) و تضمین حق حیات سیاسی ی توده ها عمده خواهد بود ". (کار، ۱۱۹، صفحه ۱۹، تیرماه ۶۰) (۳۷) برای تأمین این آزادی ها، " اقلیت " با توجه به اوضاع تصمیم می گیرد و شعار خود را انتخاب می نماید. او می گوید " لیبرال- دموکرات ها (عمدتاً خرده بورژوازی مرفه جدید) (۲۸) موضع بنی صدر را پذیرفته اند " (کار ۱۱۹) یعنی خواهان خلع ید از حزب جمهوری ی اسلامی هستند و حتا " دموکرات های انقلابی " یعنی مجاهدین نیز این موضع را پذیرفته اند. چنین است وضعیت نیروهای خرده بورژوازی در قبال حزب جمهوری ی اسلامی. ولی " نیروهای دیگری " هم هستند که موضعی، اگر نگوئیم مشابه،

هم سو با آن ها اتخاذ کرده اند. عین گفته ی " اقلیت " در این زمینه چنین است : " گروه ها و سازمان های سیاسی ی دیگر نظیر " راه کارگر " (۳۹) نیز لزوم زیر سؤال بردن حاکمیت و برگزاری ی رفراندومی برای اصلاح قانون اساسی (و درحقیقت نفی آن، زیرا محوری ترین ماده آن یعنی ولایت فقیه را زیر سؤال برد) را اعلام نمود. (همان جا).

وقتی " اقلیت " به این صورت " لیبرال-دموکرات ها، دموکرات های انقلابی، راه کارگر" و خودش را در " زیر سؤال بردن " حزب جمهوری ی اسلامی و از این طریق قانون اساسی ی جمهوری ی اسلامی هم سو دید، به سازمان هایی می تازد که " همیشه حرف آخرشان را تبلیغ می کنند (جمهوری ی دموکراتیک خلق) " و آن ها را به خاطر این که درکی از " مراحل مختلف مبارزه و ذهنیت توده ها " ندارند، سرزنش می کند. (همان جا)

همه چیز روشن است؛ مبارزه " برای آزادی های دموکراتیک " عمده است. خرده بورژوازی، " راه کارگر " و " اقلیت " خواهان اصلاح قانون اساسی ی جمهوری ی اسلامی هستند و کسانی هم که بیش از این می خواهند " درکی از مراحل مختلف مبارزه و ذهنیت توده ها " ندارند و برای رفع شبهه از کسانی که ممکن بود گمان کنند این موضع " اقلیت " رفرمیستی است، در پایان همان مقاله می پرسد: " آیا با چنین توضیحاتی باز هم شعار " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " شعاری رفرمیستی است ؟ آیا وقتی روشن است که هدف ما از طرح شعار فوق الذکر، حرکت با توده ها به قصد نفی آن (۴۰) شعار، البته در تجربه مستقیم توده هاست، باز هم جای طرح سؤال فوق الذکر باقی می ماند؟ " (کار، شماره ۱۱۹). البته در کشوری مثل ایران یعنی در شرایط نظام سرمایه داری ی وابسته به امپریالیزم که روئای سیاسی الزامی چیز ی جز دیکتاتوری و استبداد آشکار و عریان نیست، کسانی که مبارزه برای آزادی های دموکراتیک را عمده می دانند همواره شعارهائی داده اند که تحقق آن ها پیشاپیش غیر ممکن بوده است و اولین تجربه های جنبش توده ای نیز آن ها را به نحو فزاینده یاری رسوا و یا به زبان " اقلیت " نیفی کرده است. آیا در حالی که " اقلیت " در تیرماه ۶۰، یعنی در اوج قصابی های رژیم جمهوری ی اسلامی، از این رژیم آزادی های دموکراتیک طلب می کند، حق دارد از دیگران به خواهد که سیاست او را " رفرمیستی " ندانند ؟

ولی نباید توقع داشت که " اقلیت " حتا در اپورتونیزم خود، استوار و پابرجا باشد. لاف تا زمانی که در نشریه ی خود عمده ترین شعار خود را شعار " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " یعنی شعار " زیر علامت سؤال " بردن رژیم مستقیم رژیم جمهوری ی اسلامی تعیین می کند و از سرنگونی ی قهرآمیز و جایگزینی ی این رژیم با رژیم دیگری صحبت نکند. در آن زمان اوضاع با چنان سرعتی تحول پیدا می کرد و مخصوص مجاهدین با چنان سرعتی دست به مبارزه ی مسلحانه (البته به شیوه خودشان) - و یا به عبارت آن زمان " اقلیت " ، " قهر انقلابی و عمدتن ترور سرخ " (کار، شماره ۱۱۶، ۱۰ تیرماه ۶۰) - دست زده بودند که " اقلیت " با آن عادت اپورتونیستی ی خود به تشخیص افراطی ی " مراحل "، نمی توانست آن را به حساب نیاورد. به همین جهت است که در ۱۴ مرداد ماه ۶۰ نوشت: " اکنون این مسئله تا حد زیادی برای بسیاری از توده های مردم روشن شده است که رژیم جمهوری ی اسلامی از اساس با منافع و خواست های مردم در تضاد است " (کار، شماره ۱۲۱) و مخصوص بر این امر تأکید کرد که " کل سیستم اقتصادی- اجتماعی و رژیم سیاسی ی حاکم " نه " عمل کرد نادرست این یا آن نهاد " (۴۱) است که " توده های مردم را به فقر و فلاکت روزافزونی سوق سوق داده و ابتدائی ترین حقوق و آزادی های مردم را از آن ها سلب نموده است " (همان جا) . در این جا دیگر " اقلیت " بدون توجه به آن که قبل شعار مجلس مؤسسان را داه بود - و به این بهانه که توده ها نسبت به رژیم توهم دارند، خواسته خواسته بود که اگر قرار است رژیم عوض شود از طریق مجلس مؤسسان و بی سروسا باشد، تا گویا بعدن این توده های متوهم از کسی به خاطر جمهوری ی اسلامی ی مطلوب شان طلب کار نشوند - بی مقدمه و بلافاصله خواهان واژگونی ی قهرآمیز این رژیم و برقراری ی " یک دولت انقلابی ی موقت، یعنی دولتی که بیان گر اراده خلق و ارگان قیام پیروزمند توده هاست " می گردد که " موقتن جایگزین رژیم سرنگون شده شود " (همان جا) .

البته در این جا نیز باز " اقلیت " صف خود را از آن کسانی که همواره " حرف آخرشان " یعنی جمهوری ی دموکراتیک خلق را تبلیغ می کنند، با عباراتی کلی در باره ی ماهیت دولت انقلابی ی موقت نظیر " بیان گر اراده خلق " و " ارگان قیام پیروزمند توده ها " جدا می کند. او فعلاً بیشتر دوست دارد حرفی بزند که " لیبرال-دموکرات ها" ی بنی صدری، " دموکرات های انقلابی " و " راه کارگر" هم به توانند آن را به پذیرند. از این پس دو خواست، یعنی خواست سرنگونی ی قهرآمیز کل رژیم و جایگزین کردن آن با یک دولت موقت انقلابی بدون تصریح پایگاه طبقاتی ی آن و خواست تشکیل مجلس مؤسسان و احیائین تغییر رژیم از طریق این مجلس، در نوشته های " اقلیت " با یک دیگر هم زیستی می کنند. در مقاله جوخه های رزمی چنین وانمود می شود که گویا این دو برخورد یکسانند و تصریح می کند که " ما امروز در مقابل بنی صدر که می خواهد، با حفظ اساس جمهوری ی اسلامی، جنبش را به بی راهه بکشاند هم چنان به تبلیغ و ترویج مجلس مؤسسان و دولت موقت انقلابی می پردازیم " (کار، شماره ۱۲۲، ۱۲ مرداد ۶۰). " اقلیت " فراموش می کند که تنها حسن شعار مجلس مؤسسان (۴۲) این بود که مستقیمن سرنگونی ی رژیم را مطرح نمی کرد و متعرض این نمی شود که ترکیب این شعار با شعار برقراری ی دولت موقت انقلابی، علت وجودی ی آن را نفی می کند.

به هر حال در شهریور ۶۰ " اقلیت "، که در این فاصله نیز گاه و بی گاه به یاد " ذهنیت توده ها " و " زودرس بودن شعار سرنگونی " افتاده، اعلام می کند " اکنون دیگر سخن بر سر ماندن یا تثبیت این رژیم نیست. سخن بر سر این است که چه کسی جای گزین آن خواهد شد. " (کار، شماره ۱۲۴، ۴ شهریور ۶۰) بلاخره در ۱۹ شهریور ۶۰ " اقلیت " که هنوز شعار مجلس مؤسسان خود را به همان صورتی که در تیرماه مطرح کرده بود، می داد با " راه کارگر " و " جناح چپ اکثریت " طی پلاتفرم مشترکی خواهان " سرنگونی ی رژیم جمهوری ی اسلامی، برقراری ی یک حکومت انقلابی ی موقت، ایجاد مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی و ضرورت تغییرات اساسی و انقلابی " شد (کار، شماره ۱۳۵، ۲۰ آبان ۶۰) و ضمن طرح آن، باز به کسانی که همواره " حرف آخرشان یعنی جمهوری دموکراتیک خلق " را تبلیغ می کنند، توضیح داد که " هزار بار تکرار این مسئله که در جمهوری ی دموکراتیک خلق خواست های عموم خلق تأمین خواهد شد و برنامه پرولتاریا جامع ترین و رادیکال ترین پاسخ به اساسی ترین نیازها و درخواست های توده های مردم است، بدون توجه به چگونه گی ی پیش برد آن، نه گامی است اساسی در راه سازمان دهی ی مبارزه ی طبقاتی ی پرولتاریا و نه هژمونی ی پرولتاریا تأمین خواهد شد، نه قدرت سیاسی به دست خواهد آمد و نه جامعه ی نوی پی افکنده خواهد شد. " (کار، شماره ۱۳۵، آبان ۶۰)

در این جا، دیگرما به تعقیب این امر که بر سراین پلاتفرم و جمهوری ی مورد نظر آن چه آمد و عملن چه اقداماتی برای تحقق آن از طرف سه سازمان امضاء کننده ی آن صورت گرفت، نمی پردازیم. تعقیب " اقلیت " و " راه کارگر " در عمل کار آسانی نیست زیرا به ندرت شما آن ها را در حال عمل می بینید. آن چه در این جا مهم است این است که بینیم " اقلیت "، که مدعی ست " سازمان از تمام این مبارزات، سربلند و پیروز بیرون آمده است " (کار، شماره ۱۵۸، آبان ۶۱)، حتا در موضع گیری های روی کاغذ در چه وضع فلاکت باری قرار دارد.

" اقلیت " وقتی کسانی را که " همیشه حرف آخرشان، جمهوری ی دموکراتیک خلق " (کار، شماره ۱۱۹، صفحه ۱۹، ۳۱ تیرماه ۶۰) را تبلیغ می کنند، به ریشخند می گیرد و مرحله به مرحله شعارهایی نظیر " مجلس مؤسسان و جمهوری ی دموکراتیک انقلابی " را مطرح می کند، نشان می دهد که اساسا با بینش انقلابی در ایران بی گانه است و اپورتونیزم خود را به چنان سیستم منسجمی تبدیل کرده که دیگر فکر انقلاب برایش خنده دار است. " اقلیت "، جمهوری ی دموکراتیک خلق را به عنوان " حرف آخر "، به عنوان هدفی غیرقابل وصول و ایده آل و امری که به هر حال قبل از آن باید خیلی از این " مجلس مؤسسان ها " و " دولت موقت ها " را پشت سر گذاشت، تلقی می کند. در حالی که در جنبش انقلابی ی ما جمهوری ی دموکراتیک خلق یعنی دیکتاتوری ی دموکراتیک کارگران و دهقانان تحت هژمونی ی طبقه کارگر، صرفا حداقلی است که به می توان در این مرحله خواست و کم تر از آن غیر ممکن است. تنها جمهوری ی دموکراتیک خلق است که می تواند نظام اقتصادی- اجتماعی ی سرمایه داری ی وابسته را در هم بشکند و در نتیجه، " آزادی های دموکراتیک " را نه به طور کلی بلکه به طور مشخص برای کارگران و دهقانان و دیگر اقشار خلق فراهم نماید. حرفی که یک انقلابی هر روز باید در تبلیغات اش به مردم بزند - و تا مردم آن را با تمام وجود خود نفهمند، جنبش انقلابی به هدف خود یعنی برانداختن یوغ امپریالیزم و سرمایه داری ی وابسته نمی رسد- همین است که کم تر از این ممکن نیست و مهوری ی دموکراتیک خلق آن حداقلی ست که می توان امروز خواست و کسانی که این جمهوری را به عنوان امری دور از دسترس و غیر قابل حصول جلوه می دهند و از کارگران و دهقانان می خواهند که عجلتن به راه حل هایی از قبیل مجلس مؤسسان " اقلیت " و جمهوری ی دموکراتیک انقلابی ی " اقلیت " و " راه کارگر " و " جناح چپ اکثریت " و جمهوری ی دموکراتیک اسلامی " بنی صدور مجاهدین " و غیره به عنوان امری نقد و قابل وصول تن دهند، با هر زبانی که سخن به گویند جز انتقال ایده های بورژوازی ی وابسته به درون خلق کار دیگری نمی کنند. اگر جمهوری ی دموکراتیک خلق بلافاصله و با آن سرعتی که " اقلیت " و " راه کارگر " می خواهند قابل حصول نیست، باید به این فکر افتاد که پس کی و چه گونه می توان به آن دست یافت ؟ نه آن که آن را مثل این دو سازمان کنار گذاشت و جمهوری ی دم بریده ای را مطرح کرد که در شرایط برقراری ی نظام اقتصادی- اجتماعی ی بورژوازی ی وابسته به امپریالیسم، پیدایش آن اساسا غیر ممکن است و طرح آن جز فریب توده ها و منصرف کردن آن ها از مبارزه ی جدی و پی گیر در راه نیل به جمهوری ی دموکراتیک خلق و دل خوش کردن آن ها به شعارهای تو خالی و وعده های شیرین در باب " آزادی های دموکراتیک قریب الوقوع "، چیز دیگری نیست. اگر، نه شعارمجلس مؤسسان " اقلیت " و نه تقاضای رفراندوم " راه کارگر " و بلاخره نه پلاتفرم مشترک آن دو، هیچ یک حتا در نزد خود آن ها منشأ هیچ گونه اثر و عملی نشد، علاوه بر این دلیل اصلی که اساسا این ها در فکر عملی نیستند، به این دلیل هم بود که این گونه شعارها اساسا در شرایط ما عملی نیستند.

" اقلیت " به چه شیوه ای به " تدارک قیام " مشغول است؟

اگرما هنگام بررسی ی یک سازمان و یا حزب سیاسی از پایگاه طبقاتی ی دولت و شرایط عینی ی جامعه بیش تر با تفسیر ی روبه رو هستیم که او از جهان ارائه می دهد، هنگام بررسی ی شیوه مبارزه به موضع مشخص او در مورد تغییر جهان سروکار داریم. امری که مخصوص در مورد سازمان هایی که خود را مارکسیست-لنینیست و در نتیجه انقلابی می دانند، اهمیتی اساسی دارد. در این تردیدی نیست که بین آن تفسیر و این شیوه ی مبارزه معمولن رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد. اما صرف نظر از گسست هایی که مخصوص زائیده ی برخورد اپورتونیستی با مارکسیسم-لنینیسم می باشد، به ویژه هنگام بررسی ی شیوه مبارزه است که می توان ناپی گیری هایی را که در جاهای دیگر اثبات آن ها به استدلالات پیچ در پیچ احتیاج دارد به روشنی و به راحتی نشان داد، بدون این که مجال زیادی برای خلط مبحث از طریق طریف کاری های تئوریک باشد.

قبل از تیرماه ۶۰ در باره ی شیوه یا شیوه های مبارزه ی " اقلیت " چیز چندانی نمی توان گفت. اصولن ورود به این بحث به طور جدی کاری مشکل است، زیرا " اقلیت " خود هرگز به طور جدی در این دوران به این بحث نمی پردازد. ادبیاتی که " اقلیت " در این دوره پیرامون شیوه های مبارزه به وجود می آورد بیشتر متوجه گذشته و دوران شاه است و عمدتن حاوی انتقاداتی است که اساس آن ها خیلی پیش از " اقلیت "، توسط دیگران مطرح شده است. مثلا نویسنده یا نویسنده گان جزوه ی آن زمان درونی ی دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) می دانستند که رفیق احمدزاده " اشتباه می کرد" (!؟) آن زمان که گمان می کرد " شرایط عینی ی انقلاب " فراهم است و توضیح می دادند که " موقعیت انقلابی " (۴۳) همان طور که لنین گفته است خصوصیتی دارد که به هیچ وجه نمی توان گفت که در اواخر سال های ۱۳۴۰ فراهم بوده است و در این مورد به رفیق جزئی مراجعه می کردند که در این زمینه از خطر " اپورتونیزم چپ " هشدار می داد.

آن ها این را هم می دانستند که رفیق احمدزاده " اشتباه می کرد " (!؟) وقتی که می پنداشت علت برقراری ی اختناق در دوران پس از ۱۵ خرداد ۴۳ عمدتن سرکوب لجام گسیخته و عریان بوده است. آن ها در این زمینه هم به رفیق جزئی مراجعه می کردند و از قول او می گفتند که هر گاه تضادها شدت کافی داشته باشد، هیچ گونه دیکتاتوری نمی تواند جلوی بروز جنبش های خود به خودی را بگیرد و باز با استناد به او دیکتاتوری ی پس از ۱۵ خرداد ۴۳ را به " تعدیل تضادها " در اثر اجرای اصلاحات ارضی ی پس از سال ۴۳ اعلام می کنند. آن ها برای اثبات این ادعای خود به جنبش های خود به خودی ی دو سال آخر حکومت شاه، که منجر به سرنگونی ی وی شد، اشاره می کردند.

آن ها همچنین می دانستند که رفیق احمدزاده " اشتباه کرد " (!؟) وقتی گفت در این جا اعلام جنگ، خود جنگ است و یا مبارزه ی مسلحانه ای را که پیشرو آغاز می کند، در جریان تکامل خود با توده ها ارتباط می گیرد. آن ها گفتند- و در این باره دیگر زیاد به رفیق جزئی رجوع نکردند- که نه تنها شعار جنگ بلکه اعلام جنگی هم در کار نبوده، صرفا روشن فگرانی که می خواسته اند به کار تبلیغ به پردازند، متوجه شدند که این تبلیغ را مجبورند مسلحانه انجام دهند و به این جا که رسیدند از رفیق جزئی هم انتقاد کردند که برای مبارزه ی مسلحانه ی سازمان، هدفی جاه طلبانه تر از این قائل بوده است.

این تقریبن همه ی آن چیزی بود که آن ها در مورد شیوه ی مبارزه می گفتند. ولی از همان آغاز تأکید می کردند که بحث شان در باره ی گذشته است و باز این را هم تأکید می کردند که برای این دست به چنین کاری زده اند که در مقابل اپورتونیست های دیگر که گذشته ی سازمان را به طور کلی نفی می کردند، خودی نشان داده باشند. این ها با این کارشان، ضمن نفی گذشته ی سازمان، یک گذشته ی خیالی برای آن قائل شدند و آن سازمانی از روشن فکران بود که گویا به تبلیغ مسلحانه مشغول بوده اما خودش خیال می کرده است که دارد " مبارزه ی مسلحانه " می کند. اما این ها تصمیم نداشتند که از این گذشته، درسی برای آینده بگیرند. اپورتونیست های دیگر، ضمن نفی گذشته ی سازمان لافل این درس را برای امروز خود گرفته بودند که مراقب باشند تا دیگر آن " اشتباهات " را تکرار نکنند، ولی این ها پس از نشان دادن " اشتباهات اساسی " در گذشته ی سازمان (!؟)، نگفتند اکنون با توجه به درکی که از گذشته ی سازمان دارند، چه می خواهند بکنند و تکلیف تاکتیک " تبلیغ مسلحانه " چه می شود؟ آیا باید آن را کنار گذاشت یا باید منتظر شد و در شرایط ویژه ای از آن استفاده نمود؟ " اقلیتی ها " در آن زمان چیزی حتا در بین خودشان در این زمینه نگفتند.

از شیوه های مبارزاتی ی حساب شده و از پیش تشریح شده که بگذریم، آن چه را که به طور خود به خودی و برحسب پیش آمد " اقلیتی ها " به کار گرفتند تقریبن همانی است که ما تا این جا با آن آشنا هستیم. در ترکمن صحرا یا بورژوازی سازش کردند و متذکر شدند که گویا این امر برای پیش برد مبارزه ی طبقه کارگر سودمند بوده

است. مبارزه ی مسلحانه در گُردستان را به عنوان امری که نمی توان از شرکت در آن شانه خالی کرد به هر حال پذیرفتند ولی متذکر شدند که نباید این مبارزه در جهت برانداختن رژیم جمهوری ی اسلامی کانالیزه شود و صراحتن متذکر شدند که در سایر نقاط ایران سطح مبارزات توده ها و " توهّم آن ها " نسبت به حاکمیت به گونه ای ست که حداکثر توقعی که می توان از مبارزه ی مسلحانه در گُردستان داشت، همانا تأمین حقوق خلق گُرد و آزادی های دموکراتیک در چارچوبه ی جمهوری ی اسلامی است. آن ها مخصوصن از این صحبت کردند که در جاهای دیگر ایران باید منتظر اعتلاء انقلابی و تا آن زمان باید به کار آگاه گرانه ی سیاسی مشغول بود، اما محتوای این کار را هم روشن نکردند. در آن زمان، " اقلیت " هیچ صحبتی از این نمی کرد که گویا بین " دو نبرد قطعی " به سر می بریم. در آن زمان، او حرف هائی را که بعدها زد به آن دوران نیز تعمیم داد از این قبیل که " از قیام تا به امروز یک جنگ داخلی بر میهن ما حاکم بوده است " (کار، شماره ۱۲۲، ۲۱ مرداد ۶۰) را نمی زد و به همین دلیل هم پرداختن به شیوه های مبارزه ی " اقلیت " را از زمانی آغاز می کنیم که " اقلیت " به فکر تدارک قیام افتاده است و شیوه هائی را که براین کار در پیش می گیرد، بررسی می کنیم و کار خود را از همان جائی آغاز می کنیم که به واقع باید آغاز کرد و به همان سندی می پردازیم که نه تنها از نظر ما بلکه از نظر خیلی ها برای شناخت ماهیت " اقلیت " از کنگره هم مهم تر است. بنابراین کار خود را از بررسی مقاله ی " سازمان دهی ی جوخه های رزمی و عملیات رزمی " کار شماره ۱۲۲ به تاریخ ۲۱ مرداد ۶۰ آغاز می کنیم.

اگر " اقلیت " در تیرماه ۶۱ در باره ی مجاهدین می نوشت: " آن ها به آسانی در دامی که رژیم بر سر راه آن ها قرار داده بود، گرفتار شدند و در همان زمان و مکانی که رژیم تعیین کرده بود به نبرد قطعی تن دادند " (کار، شماره ۱۵۳، صفحه ۲)، در تیرماه ۶۰ به هیچ وجه این طور فکر نمی کرد. اگر به خواهیم به سبک خود " اقلیت " صحبت کنیم می توان گفت، اگر مجاهدین در دام رژیم افتادند، " اقلیت " نیز به یک عبارت در دام مجاهدین افتاد. " اقلیت " که بعدها می نویسد: " در بحبوحه ی انفجارات و ترورهای پی در پی و پرسروصدای مجاهدین، توده ها بهت زده و خیره در کناری به قهرمانی های مجاهدین چشم دوخته بودند " (کار، شماره ۱۷۲، صفحه ۶، شهریور ۶۲)، خود در بحبوحه ی این انفجارات و ترورهای پی در پی، ناگهان سراسیمه از خواب جست و متوجه شد که علارغم خواب آرامی که او را گرفته بود در میان " دو نبرد قطعی " گیر کرده است و مخصوصن گمان کرد که " نبرد سرنوشت ساز " نزدیک است. در واقع انفجار دفتر حزب جمهوری ی اسلامی نه تنها این دفتر را با خاک یک سان کرد بلکه تمام حساب های " اقلیت " را هم در مورد تبلیغ روی شعارهای بی نوری مثل " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی و پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " به هم ریخت و در " بحبوحه ی " این سراسیمه گی و به عبارتی " بهت زده گی " بود که تئوریسین های " اقلیت " حرف هائی زدند که هنوزهم که هنوز است " اقلیت " توانسته خود را از آثار آن برکنار دارد. اگر صدای بمب های مجاهدین سردمداران " پیکار " را ترسانند، رفقای " اقلیتی ی " ما این افتخار را دارند که نه تنه از صدای این بمب ها نترسیدند بلکه از آن به وجد آمدند و بعدن خودشان هم فهمیدند که زیادی هم به وجد آمدند. دو وجه خرده بورژوازی، یکی در " پیکار " و دیگری در " اقلیت "، این مدعیان پیشاهنگی ی پرولتاریا، خودش را نشان داد و آن هائی که قرار بود نماینده ی خرده بورژوازی باشند، بی اعتنا به عکس العمل رفتارشان در صفوف این ها، که در هر حال چه با ترس و لرز و چه با ذوق و شوق " بهت زده و خیره در کناری " به قهرمانی های مجاهدین " می نگریستند بمب شان را منفجر می کردند و برای " خمینی ی جلال " رجز می خواندند.

بله در این دوران بود که " اقلیت " حرف هائی را زد که نمی بایست می زد و چپ روی هائی کرد (البته به سبک خودش) که هنوز کفاره اش را پس می دهد. صدای بمب های مجاهدین در مقالات نشریه ی کار در آن دوران به گوش می رسد و عباراتی نظیر " عملیات رزمی ی نیروهای انقلابی "، " عملیات مسلحانه ی نیروهای انقلابی "، " ترور انقلابی " و " ترور سرخ " و غیره و غیره در توصیف آن ها به کار می رود. اوج این " خلسه " را در مقاله ی " سازمان دهی ی جوخه های رزمی و عملیات رزمی " می بینیم.

اگر می گوئیم در آن دوران " اقلیت " دچار چپ روی شد، ولی بلافاصله می افزائیم که اما به شیوه ی خودش و همین مقاله، خود به بهترین وجه گویای آن است که " اقلیت " حتا وقتی در بحبوحه ی بمب گذاری های مجاهدین از خود بی خود می شود، باز طبیعت " اقلیتی " ی خود را حفظ می کند. این مقاله از دو قسمت کاملن متفاوت تشکیل می شود که اگر نگوئیم احیانن دو نویسنده ی جداگانه دارد، لاقل باید بگوئیم که نویسنده ی آن بردوگانه گی ی طبع خود کاملن آگاه بوده است.

در آغاز با اعلام این که: " این مقاله در حقیقت منتج از تحلیل سازمان از شرایط اقتصادی- اجتماعی و سیاسی ی ایران پس از قیام تا به امروز و سرنوشت انقلاب ایران است "، " اقلیت " در آن بحبوحه نه تنها بخشی از تاکتیک های خود را تشریح می کند بلکه به فضاوت در باره ی ماهیت وقایعی که از قیام بهمن تا آن زمان در کشور روی می داده- که همواره با سکوت " اقلیت " روبه رو بوده- زبان می گشاید. در این جاست که معلوم می شود از " قیام تا به امروز یک جنگ داخلی بر میهن ما حاکم بوده است ". (۴۴)

جوخه های رزمی ی " اقلیت " مستقیمن باید در جهت " تدارک قیام " (۴۵) عمل کنند و مقاله، هر گونه برداشت دیگری را از هدف عملیات مسلحانه در این مرحله نفی می کند و در این دوران- که از این پس " اقلیت " اغلب آن را دوران انقلابی می نامد- او می گوید: " به هر رو تدارک قیام مستلزم سازمان دهی ی جوخه های رزمی و عملیات

رزمی است، بدون عملیات رزمی و بدون آموزش نظامی ی جوخه ها و عملیات پارتیزانی صحبت از تدارک قیام و سازمان دهی ی جوخه های رزمی حرفی پوچ است". (همان جا) یعنی اگر به خواهیم با اصطلاحات فنی ی چنین موردی صحبت کنیم باید بگوئیم که برای تدارک قیام، سازمان دهی ی جوخه های رزمی و عملیات رزمی، آن تاکتیک اصلی یی است که بدون آن سایر کارها مفهوم خود را از دست می دهند. " اقلیت " اهداف عملیات رزمی ی جوخه های رزمی را به این صورت خلاصه می کند: " هدف بلند مدت عملیات رزمی، سازمان دهی، آموزش و تربیت رهبران جنبش توده ای برای زمانی است که قیام صورت می گیرد. آن ها باید به نحوی آموزش ببینند که به توانند در شرایط قیام، توده های وسیع مردم را رهبری کنند و قادر باشند عملیات غافل گیرانه و تهاجمی را پیش ببرند. اما در یک دوران انقلابی، در دوران میان دو قیام بزرگ، در دورانی که یک جنگ داخلی در سطوح مختلف و به اشکال گوناگون در جریان است و هیچ یک از دو نیروی انقلاب و ضد انقلاب نتوانسته است بر دیگری سلطه ی قطعی یابد، عملیات رزمی ی جوخه های دارای اهداف فوری نیز می باشد. هدف فوری ی عملیات رزمی ی جوخه های رزمی عبارت است از مبارزه ی جدی علیه باندهای سیاه، در هم کوبیدن سازمان دهی ی آن ها، حمله به ارگان های سرکوب، ترور انقلابی ی رهبران باندهای سیاه و خائنین به خلق، مصادره ها ی مالی، تأمین سلاح و ... " (۴۶) (همان جا)

هنگامی که به این نحو " اقلیت " درک خود را از جوخه های رزمی جهت تدارک قیام بیان کرد، به انتقاد از کسانی می پردازد که گویا " بدون توجه به جنگ داخلی، که هم اکنون بر میهن ما حاکم است، بدون در نظر گرفتن درگیری های مسلحانه در سراسر این دوران و اساسا بدون درک تدارک قیام، عملیات رزمی را رد می کنند و از آنارشیسم و بلانکیسم دم می زنند ...، نمونه ی تپیک یک چنین طرز تفکری سازمان پیکار است " (۴۷) (همان جا) با هشدار همیشه گی ی خود در باب خودداری از سرنگونی ی حکومت و " قیام زودرس " (۴۸) اظهار عقیده می کند که گویا: " برخی عملیات نظامی، که در یک ماهه ی اخیر صورت گرفته است، دارای خصلت و اهدافی جز آن که ما بدان اشاره کردیم، می باشند " (همان جا)، بدون آن که وار این مبحث شود که این برخی، کدام عملیات را شامل می شود و از کدام سازمان سرزده است. هم چنین اعلام می شود که: " تاکتیک هی مسلحانه به عنوان یک تاکتیک فرعی در نظر گرفته شود، که تنها در خدمت تدارک قیام قرار دارد " (همان جا) . این مطالب به طور اختصار به این مقاله اضافه شدند تا به موقع خود شرح و بسط یابند، ولی مسلمان شرح و بسط این قسمت از مقاله در شهریور و نیمه ی اول مهر ۶۰ نیست.

از ناهمگونی های این مقاله که بگذریم، نویسنده یا نویسنده گان مقاله سعی کردند با توسل به لنین ثابت کنند که اساسا مبارزه ی مسلحانه در آن زمان فقط به آن صورتی که مجاهدین آن را انجام می دادند یعنی " ترور انقلابی " و " ترور سردمداران باندهای سیاه " و احیانان آموزش کادرهای ورزیده برای عملیات جنگی ی بعدی درست است و غیر از این درک از عملیات مسلحانه از نظر " اقلیت " مردود است. چشم انداز یک قیام به " اقلیت " کمک می کند تا به شکلی مضحک از لنین رونویسی کند. اما قیامی که " اقلیت " از آن سخن می گوید نه از تحلیل شرایط واقعی و سطح مبارزات و سازمان مبارزاتی ی توده ها بلکه صرفا از تصورات " اقلیت " در مورد پایگاه طبقاتی ی رژیم جمهوری ی اسلامی و درک ابلهانه ی او از نقش اعمال قهر عریان در نظام های وابسته ناشی میشود. اگر مثلا در روسیه دسامبر ۱۹۰۵، قیام وقتی رخ می داد که " دوران اعتصاب همگانی به مثابه ی شکل مستقل و عمده ی مبارزه سپری شده بود " و " جنبش با نیروئی خود به خود و مقاومت ناپذیر این دایره ی محدود را می شکند و شکل عالی تر مبارزه یعنی قیام را به وجود می آورد " (درس های قیام مسکو- لنین)، " اقلیت " در غیبت حتا هرگونه " جنبش خود به خودی ی توده ها " (۴۹) ما دیگر از یک اعتصاب همگانی که نشان دهنده ی عالی ترین سطح مبارزه متشکل سیاسی ی توده هاست سخن نمی گوئیم و صرفا با دیدن عملیات مسلحانه مجاهدین و خیالات خود در مورد موقعیت رژیم حاکم " قیام " و آن هم قیام به معنایی که نزد لنین داشت یعنی ارتقاء مبارزات متشکل سیاسی ی توده ها به شکل عالی تر خود، را به عنوان امری مسلم در چشم انداز خود می بیند و به " تدارک " آن مشغول می شود.

این شیفته گی " اقلیت " به عملیات مسلحانه ی مجاهدین و هم چنین به تحلیل های اپورتونیستی ی خودش از پایگاه طبقاتی ی دولت و نیروهای حامی ی آن در شهریور ۶۰ کار " اقلیت " را به آن جا می رساند که بنویسد: " واقعیت این است که برخلاف آن چه که در لحظه ی کنونی ما شاهد آن هستیم و برخلاف ظواهر امور که حکایت از رکودی طولانی مدت در مبارزات توده ها و تثبیت رژیم جمهوری ی اسلامی دارد، در عمق جامعه فعل و انفعالاتی در جریان است و تضادهائی عمل می کنند که رژیم را با یک مجموعه تناقضات لاینحل روبه رو ساخته و نوید تشدید بحران های موجود و سرنگونی ی اجتناب ناپذیر آن را می دهد ". (۴ شهریور ۶۰ کار شماره ی ۱۲۴) .

برای تبیین این تحلیل خود " اقلیت " ناگزیر است به همان درک معروف خود از نقش دیکتاتوری و سرکوب، باز گردد و بگوید " ما مکرر در نوشته های خود توضیح داده ایم که اگر کسی بخواهد بر اساس دیکتاتوری و سرکوب، چگونگی ی تحولات جامعه را ارزیابی کند، چنین فردی اساسا با مارکسیسم- لنینیسم بیگانه است و ماتریالیسم تاریخی را درک نکرده است " (۵۰) (همان جا) .

این بینش از نقش قهر وقتی با تحلیل از پایگاه طبقاتی ی رژیم جمهوری ی اسلامی (۵۱) در آن زمان و با تحلیلی مشعشع آزمایشین دولتی (۵۲) تکمیل می شود، مارکس های " اقلیتی " را قادر می سازد تا با استعاره از

مارکس در آغاز شهریور ۶۰ بنویسد: "حزب جمهوری ی اسلامی با تسخیر هر موضع جدید، یک گام به سوی سرنگونی پیش رفته است. حزب جمهوری ی اسلامی می بایستی تمام مواضع قدرت را تسخیر کند تا کل ناتوانی ی خود را به نمایش بگذارد و زمینه ی سقوط قطعی ی خویش را فراهم سازد" (۴ شهریور ۶۰ کار شماره ی ۱۳۴). بله، مدعیان مارکسیسم و" پی گیری ی پرولتری" در آن شرایط حساس که می بایست با تحلیل عینی از شرایط، برای توده ها و روشن فکران پیشگام آن ها توضیح می دادند که چگونه و چرا علاوه بر عملیات مسلحانه ی مجاهدین، رژیم حاکم قادر است بر سر کار بماند و با یک نقد لنینی، نه پلخانی (آن چنان که بعدن کردند) از عملیات مسلحانه ی مجاهدین جای واقعی ی مبارزه ی مسلحانه را در انقلاب ما مشخص می کردند و برای توده ها توضیح می دادند که انقلاب حتا در شرایط بسط و گسترش مبارزه ی مسلحانه نیز، برای رسیدن به اهداف خویش راهی طولانی در پیش دارد، بله! به جای این کارها" اقلیت" با استعاره از مارکس به توجیه شعار" این ماه، ماه خون است، خمینی، سرنگون است" مجاهدین می پردازد و کار این دنباله روی از مجاهدین را به آن جا می رساند که تاکتیک مجاهدین را در مورد برگزاری ی تظاهرات مسلحانه ی موضعی که به واقع شاید بتوان گفت در جریان یک مبارزه ی مسلحانه و جنگ چریکی به دلیل آن که انقلابیون جان برکف و به واقع" حرفه ای" را فوج فوج به سلاخی ی رژیم فرستاد بدترین تاکتیک بود که از طرف مجاهدین اتخاذ شد، می ستاید و از آن به عنوان" نشانه ی گرایش مثبت این سازمان در جهت به کار گرفتن تاکتیک هائی که هدفش بسیج (۵۳) توده هاست" استقبال می کند. (نشریه ی کار، شماره ی ۱۳۷، مقاله درباره ی تاکتیک های نوین، ۲۵ شهریور ۶۰) " اقلیت" سعی کرد سابقه ی تاریخی برای آن دست و پا کند و پیشنهادات اصلاحی بدهد (۵۴).

ما در بالا دیدیم که چگونه در مرداد ۶۰ "اقلیت"، "پیکار" را مورد سرزنش قرار داد و از عملیات مسلحانه که در آن زمان عمدتاً و تا جایی که مورد نظر"اقلیت" بود صرفاً توسط مجاهدین صورت می گرفت، دفاع نمود و اگر به" برخی" از این عملیات نیز ایرادات مهمی داشت، ظاهراً با اتخاذ تاکتیک تظاهرات مسلحانه ی موضعی از طرف مجاهدین در اواخر شهریور ۶۰، آن ایرادات نیز مرتفع شد. ولی اگر" پیکار" از همان آغاز" حرف آخرش" را تبلیغ کرد، " اقلیت" می بایست تا اواخر مهرماه ۶۰ صبر کند تا تازه متوجه شود که سقوط رژیم جمهوری ی اسلامی و کسب قدرت از طرف مجاهدین- " اقلیت" در آن زمان به هیچ وجه یاد جمهوری ی دموکراتیک نیست- آن طور ها هم که مجاهدین گفته بودند و او نیز باور و تئوریزه نموده بود، آسان نیست. آن وقت است که" اقلیت" به دنبال" راه کارگر" که در اتخاذ مواضع اپورتونیستی همواره نسبت به" اقلیت" نقش" پیشاهنگ" را داشته است به این نحو، زبان به انتقاد از مجاهدین گشود: "سازمان مجاهدین خلق نیز با ارزیابی ی نادرست از شرایط، عدم توجه به مرحله ی تکامل جنبش و برخی شیوه های نادرست، اسیر پرووکاسیون(۵۵) می گردد، در دام تحریکات هیأت حاکمه رفتار می شود و به پای مبارزه ی قطعی می رود و به یورش ارتجاع میدان میدهد. توده ها مرعوب می شوند و محیط رعب و وحشت بر جامعه حاکم می گردد و این امری طبیعی است" (چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۶۰ کار شماره ی ۱۳۳). واین عین همان انتقادی است که" پیکار" از همان آغاز به عملیات مسلحانه کرده بود.

در ۲۹ مهرماه ۶۰ " اقلیت" کاملن برای تشکیل کنگره ی خود" این مجمع عالی" آماده بود. تمام عناصر تحلیل خود از اوضاع و تمام تاکتیک های مرحله ای و تمام موضع گیری های خود را در قبال سازمان های دیگر در دست داشت. حالا دیگر می بایست اپورتونیسم بی برنامه ی" اقلیت"، در برنامه ای اپورتونیستی متجلی شود و این وظیفه ی بزرگی بود که کنگره برعهده داشت و انصافن هم به خوبی از عهده ی انجام آن بر آمد.

نتیجه گیری

از آن چه تا این جا گفتیم، نتیجه ای جز آن گرفته نمی شود که " اقلیت " خود در کنگره گرفت و هنگام انتقاد از خود، او از جمله این انتقادات را به خود وارد دانست: " فقدان هدف و نقشه ی معین برای مداخله ی انقلابی در مبارزه ی طبقاتی، دنباله روی از جریان خود به خودی ی امور" (نشریه کار، شماره ۱۴۰، صفحه ی ۲). ولی ما در این نوشته، کاری را که کنگره می بایست ارائه می کرد- تا از آن این نتایج گرفته شود- اما از آن طفره رفت، در حد خودمان ارائه کردیم. کنگره گفت ما فاقد هدف بودیم، فاقد استراتژی بودیم و به دنباله روی از وقایع پرداخته بودیم، اما به هیچ وجه نشان نداد که معنای واقعی ی این انتقادات چیست؟ او نگفت فقدان هدف یعنی قربانی کردن جنبش دهقانان ترکمن صحرا در پای بورژوازی ی وابسته، او نگفت فقدان هدف یعنی خودداری از پیوند دادن جنبش خلق کرد با امر برانداختن سلطه ی امپریالیسم در کشور، او نگفت دنباله روی از وقایع یعنی کارگران و توده های مردم را به ساز بورژوازی ی وابسته به امپریالیسم جلوی سفارت آمریکا رقصاندن و بعد بی شرمانه اعلام کردن این که توده ها در باره ی حاکمیت متوهم اند، و بلاخره او نگفت فقدان برنامه و دنباله روی را چه گونه می خواهد جبران کند؟ او چنان از فقدان برنامه و دنباله روی از وقایع صحبت کرد که گوئی سازمانی واقعن انقلابی، دارد شکسته

نفسی می کند. این جملات آن چنان در میان عبارات و جمله پردازی های پوچ دیگر، جا گرفته و چنان بی روح و بی محتوا فرمول بندی شده که کسی باور نمی کند تمامی ی محتوای وجود " اقلیت " را منعکس می کند.

راستی " اقلیت " فقدان برنامه ی خود را چه گونه جبران کرد؟ اگر به خواهیم یک جواب کوتاه به این سؤال بدهیم، این است که بگوئیم " اقلیت " در واقع در کنگره ی خود باد جمع و جور کردن بی برنامه گی های سابق، برنامه ای برای خود تنظیم نمود. کنگره اعلام کرد که موقعیت جامعه همان گونه است که در مرداد ۶۰ در نبرد خلق شماره ی ۳ تحلیل شده است (۵۶) و جوخه های رزمی نیز به همان صورت و به عنوان تاکتیک فرعی، باز تجویز شد و تأکید گردید که گویا " تاکتیک های بسیج سیاسی ی توده ها، همچنان تاکتیک های عمده ی ما محسوب می گردند " (نشریه کار، شماره ی ۱۴۱، صفحه ۲، ۹ دی ماه ۶۰) و توضیح نداد که مفهوم این جمله چیست و این تاکتیک ها که در مجموع برای بسیج سیاسی ی توده ها هستند، حتمن خودشان تاکتیک های سیاسی هستند یا تاکتیک های نظامی را نیز شامل می شوند و اساسا بسیج سیاسی ی توده ها با چه مفهومی به کار می رود؟ اگر منظور از تاکتیک های بسیج سیاسی ی توده ها فقط تاکتیک های صرفا سیاسی است، این تاکتیک ها کدامند و چه گونه است که این تاکتیک ها در مجموع عمده شده اند؟ اساسا اگر قرار باشد تاکتیک هائی در مجموع عمده باشند، دیگر خاصیت تشخیص عمده از غیر عمده چه سودی دارد و در این جا جز آن که " اقلیتی ها " خواسته باشند با وسواس روی روحیه ی مسالمت جوی خود تأکید کرده باشند، چه چیز دیگری از این عبارت حاصل می شود؟ علاوه بر این، اگر با تاکتیک های نظامی نیز بتوان به " بسیج سیاسی ی توده ها " پرداخت، آیا آن ها نیز می توانند در زمره ی این " تاکتیک های عمده " قرار گیرند؟

اگر کنگره در مورد " تاکتیک های عمده " دچار این کلی گویی شده است، در مورد " تاکتیک های فرعی " از این هم بیشتر دچار ابهام است. اساسا تاکتیک های فرعی " به چه معناست؟ اگر معمولن تاکتیکی را به عنوان " تاکتیک عمده " مشخص می کنند، در مقابل به سایر تاکتیک ها " فرعی " گفته نمی شود و اصولن چنین نام گذاری ئی مورد استفاده ی عملی ندارد. تشخیص تاکتیک عمده از آن جهت است که سایر تاکتیک ها را در رابطه با آن تنظیم کنیم، اما فرعی خواندن یک تاکتیک چه معنایی دارد؟ اگر به یک تاکتیک بگوئیم فرعی، چه چیزی را در رابطه با آن تاکتیک روشن کرده ایم؟ ممکن است در مقابل تاکتیک عمده، ما بخواهیم وضعیت تاکتیک دیگری را که در عین حال که عمده نیست اما موقعیت ویژه ای دارد، توضیح دهیم که در آن صورت صرف دادن صفت فرعی به آن هیچ مشکلی را حل نمی کند. ظاهرن " اقلیت " می خواهد با عنوان کردن تاکتیک های نظامی به عنوان " تاکتیک فرعی " دو مطلب را برساند. یکی این که او جزء آن دسته از کسانی نیست که به " تاکتیک های نظامی " به عنوان تاکتیک عمده نگاه می کنند و دوم این که او در عین حال جزء آن دسته ای هم نیست که " تاکتیک های نظامی " را به طور کلی در این مرحله رد می نمایند. ولی " اقلیت " فراموش می کند که حتا نشستن بین دو صندلی نیز قواعد خاص خود را دارد. او باید توضیح می داد که این " تاکتیک فرعی " چه رابطه ای با آن مهم ترین وظایفی که برای " این دوران " که به این ترتیب برشمرده شده اند: " ایجاد کمیته های مخفی اعتصاب، متشکل از عناصر پیشرو کارگر در کارخانه ها به منظور برپائی ی یک اعتصاب عمومی ی سیاسی، ایجاد کمیته های مخفی ی هماهنگی در ادارات دولتی و مدارس، ایجاد هسته های مقاومت در محلات و مناطق روستائی " (نشریه کار، شماره ۱۴۱، صفحه ۳، دی ماه ۶۰) دارد. در زمینه ی این تاکتیک های نظامی، کنگره چنان با موضوع سرسری برخورد کرده که حتا لازم ندیده است وقتی از عمده بودن آن ها در " برخی مناطق " صحبت می کند، این برخی مناطق را مشخص نماید و با بی قیدی ی تمام با عبارت " نظیر کردستان " گریبان خود را از دست این تاکتیک ها ی مزاحم نجات می دهد. البته کنگره می توانست حرف مشخصی بزند و بگوید فعلا فقط در کردستان این تاکتیک ها عمده هستند و این احتمال را هم بدهد که در آینده در جاهای دیگر نیز ممکن است چنین وضعی پیش بیاید. اما " اقلیت " ترجیح داده است که حتا در زمان انعقاد کنگره نیز دست خود را باز بگذارد، تا هر جا که " دنباله روی از توده ها " اقتضاء کند بدون لزوم ارائه ی هیچ تحلیل جدیدی و صرفا با اشاره به این قطعنامه ی کنگره، بتوان تاکتیک های نظامی را عمده یا فرعی تلقی کرد. " اقلیت "، نه در مکان و نه در زمان، هیچ معیاری برای تشخیص عمده از فرعی ارائه نمی کند. قطعنامه ی کنگره به طرز فرمول بندی شده که تنها قاضی در این مورد خود " اقلیت " و طبیعت دنباله روانه ی اوست.

گفتیم که کنگره ی " اقلیت " کاری جز گردآوری ی این بی برنامه گی های سابق و ارائه ی آن ها به عنوان برنامه نکرده است و در مورد تحلیل وضعیت، همان تحلیلی را ارائه کرد که عناصر آن در تیر و مرداد و شهریور ۶۰ به کمک رونویسی های ناشیانه- مخصوصن از نوشته های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ روسیه- فراهم آمده بود مثل: جنگ داخلی، دو نبرد قطعی، کشاکش انقلاب و ضد انقلاب، تکمیل انقلاب نیمه کاره و بلاخره تدارک قیام قرب الوقوع . اما بی انصافی است هر آینه نوآوری های کنگره را، هر چند ناچیز و فرعی، نادیده بگیریم. کنگره شعار " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " را که قرار بود به کمک " تجربه ی توده ها " نفی شود، با یک تصمیم و بدون هیچ استنادی به تجربه ی توده ها به کناری نهاد و به جای آن شعار " جمهوری ی دموکراتیک خلق " را عنوان نمود. در واقع رد آن شعار و شعارهائی که " اقلیت " در این فاصله برای انواع " جمهوری ی موقت انقلابی " داده بود، می توانست به عنوان گامی انقلابی به پیش از طرف کنگره تلقی شود. ولی کنگره این کار را نیز در چنان وضعیتی صورت داد و کاملن پیدا بود که بدان جهت خواهان جمهوری ی دموکراتیک خلق شده که از شعار مجلس مؤسسان، جمهوری ی انقلابی ئی که به " دموکرا های انقلابی " پیش نهاد می کرد و " جمهوری ی موقت انقلابی " که با "

راه کارگر و جناح چپ " تهیه دیده بود، به کلی سرخورده و مأیوس شده است. " اقلیت " نه تنها به توضیح بار انقلابی ی جمهوری ی دموکراتیک خلق و اختلاف آن با شعارهای رفورمیستی و در نتیجه غیر عملی ی " مجلس مؤسسان و جمهوری ی موقت انقلابی " نمی پردازد بلکه با این شعار انقلابی نیز به همان شیوه ی اپورتونیستی و دنباله روانه ی خود برخورد می کند و بعدن توضیح می دهد که گویا این هم شعار ی ست که ممکن است در زمان دیگری باز جای خود را به شعار " پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان " بدهد.

نواوری ی دیگر کنگره در زمینه ی تشکیل " کمیته های مخفی ی اعتصاب " در کارخانه ها، ادارات و مدارس است. این کمیته ها که اکنون تازه باید تشکیل شوند، باید در آینده آن اعتصاب سیاسی ئی را سازمان دهی کنند که گویا می بایست بعدن به قیام مسلحانه منجر شوند. این نیز گامی ست که " اقلیت " به جلو برمی دارد. در تیر، مرداد و شهریور ۶۰ " اقلیت " مدام از قیام قریب الوقوع خبر می داد و حتا یک بار آن چنان دست پاچه شد که از خطر " قیام زودرس " هشدار داد. باری در این دوران " اقلیت " مشخص نمی کرد که سازمان دهنده ی این قیام مسلحانه چه کسانی خواهند بود. " اقلیت " از قیام مسلحانه ی توده ها صحبت می کرد ولی نشان نمی داد که این قیام حاصل تکامل کدام یک از اشکال مبارزات توده ای است و سازماندهی ی خود را از کجا می آورد. قیامی که در آن زمان " اقلیت " از نوشته های لنین در سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ به الگوبرداری ی پی محتوا تبدیل می کرد. لنین که در دسامبر ۱۹۰۵ دیده بود که اعتصابات سیاسی ی همه گانی به قیام مسلحانه با پیشگامی و سازماندهی ی پرولتاریا تبدیل و صورت گرفت و در سال ۱۹۰۶ هنوز نیروی جنبش توده ها و مخصوصن اعتصاب پرولتاریا را- هر چند نه با شدت سال ۱۹۰۵- مشاهده می کرد، در پی آن بود که با درس گیری از قیام دسامبر، قیام آینده را که محتمل می دید با تدارک کافی از طرف پرولتاریا به قیامی پیروزمند تبدیل کند. در این رابطه پرولتاریا می بایست عملیات رزمی ی خود را جهت تخریب دستگاه سرکوب پا به پای اعتصاب پیش برد، تا هنگامی که دیگر جنبش توده ها چارچوبه ی اعتصاب را می شکند و به قیامی قهرآمیز منجر می گردد، پیروزی ی قیام مسلم باشد. اما " اقلیت " همه ی حرف های لنین را می زند، بدون آن که بگوید چه گونه قیام سازماندهی می شود و از آن پائین تر، امری که برای لنین- به دلیل آن که حل بود- در آن دوران انقلابی اساسا مطرح هم نمی شد این که، چه کسی اعتصاب را سازماندهی می کند و از این هم کم تر، " اقلیت " حتا نمی توانست در آن دوران - که به تقلید از لنین آن را " دوران انقلابی " نام نهاده بود- نشان دهد که، چه کسی اعتصاب می کند. او همواره ناگزیر بود بگوید: " اُفت جنبش، موقتی است " و به طور کلی خواننده گان نشریات خود را به " اعتراضات اوج یابنده ی توده ها و چشم انداز اعتلاء جنبش توده ای " و غیره و غیره دل خوش کند. اما کنگره بل اخره متوجه مشکل شد و فهمید که برای قیامی که لنین در آن دوران انقلابی از آن سخن می گفت اولن، سازماندهی ی یک اعتصاب عمومی ی سیاسی و ثانین، سازماندهی ی خود قیام لازم بود. در این جا بود که کنگره به پای همان مسئله ای رسید که از سال ها پیش در مقابل کمونیست های ایران قرار داشت. اگر برای انقلاب در ایران باید شکل عمده را قیام مسلحانه دانست، پس باید لوازم این قیام یعنی " اعتصاب عمومی ی سیاسی " و آن سازماندهی ی پرولتری ئی که در جریان مبارزات اقتصادی و سیاسی به تواند نه تنها اعتصاب عمومی ی طبقه ی کارگر بلکه مبارزه ی تمام طبقات و اقشار خلق را تا آستانه ی قیام و در جریان قیام سازماندهی و رهبری کند، به وجود آید و همه می دانیم که در این راه یک پاسخ سنتی وجود داشت و یک پاسخی که سرانجام، چریک های فدائی ی خلق آن را به شکلی منظم تنویریه کردند و به همین دلیل نیز از جنبش نوین کمونیستی در ایران سخن گفته شد. پاسخ سنتی این بود که باید از طریق کار آرام سیاسی در کارخانه ها، هسته هایی به وجود آورد و بین این هسته ها رابطه برقرار کرد و با شرکت درمبارزات و سعی در تشکیل آن ها، به تدریج زمینه ی اعتصاب عمومی را فراهم نمود و به موقع آماده گی داشت تا این نیروی سازمان دهنده به تواند فرماندهی ی نبرد قطعی یعنی قیام مسلحانه را نیز به عهده بگیرد. سال های دراز، این طرح کلی به زبان های مختلف از طرف اپورتونیست های گوناگون تکرار شد و همواره این اپورتونیست ها در مرحله ی ایجاد اولین هسته های مخفی در درن کارخانه ها متوقف بودند و بهترین آن ها فقط می توانستند گزارشی از اعتراضات و یا اعتصابات خود به خودی که اغلب خود اعتراف می کردند هیچ نقشی در سازماندهی ی آن ها نداشته اند، به رهبران خود بدهند.

کنگره ی " اقلیت " نیز پس از مداحی های توخالی در مورد نقش سازمان چریک های فدائی ی خلق در جنبش نوین کمونیستی، سرانجام همان پاسخی را به این مسئله داد که آن اپورتونیست ها، البته نه در " دوران انقلابی " بلکه در دورانی که آن را " دوران رکود و خمود توده ها " می نامیدند، به آن می دادند و در کمال طمطراق آن را در بین " بیانیه ها و قطعنامه هائی " که از " تاکتیک های تعرضی، تدارک قیام، نبرد قطعی و دوران انقلابی " و ...، انباشته بود در نشریات خود منتشر کرد. گامی به پیش و گامی به پس. گامی به پیش از آن لحاظ که بل اخره کنگره فهمید که قیام مورد نظر لنین در آن دوران انقلابی، نه آن جنبش لجام گسیخته ی توده هاست که با شنیدن صدای مسلسل مجاهدین و شعار " این ماه، ماه خون است " ناگهان دچار وجد و خلسه شده و بدون ترس از جان، به دنبال آن ها برای تخریب کمیته ها و پاسدارخانه ها می روند، و نیز گامی به پیش از آن جهت که بل اخره " اقلیت " فهمید قیام مسلحانه ی مورد نظر لنین در وهله ی اول تشکل پرولتاریا را تا عالی ترین حد خود، نیاز دارد. اما گامی به پس، از این لحاظ که " اقلیت " گمان می کند که این حد از تشکل پرولتاریا را می توان در ایران، زیر سلطه ی شوم رژیم وابسته به امپریالیزم جمهوری ی اسلامی در آذرماه ۶۰، در مدتی کوتاه و توسط سازمانی که هنوز نتوانسته خود را در حد یک حزب، متشکل کند چه رسد به این که کل طبقه و تمام توده های خلق را زیر نفوذ خود داشته

باشد و آن هم از طریق تشکیل " کمیته های مخفی " و صرفاً با " تاکتیک های بسیج سیاسی " به وجود آورد. " اقلیت " به همان راهی می رود که بیش از سی سال است که کهنه کارترین اپورتونیست ها پیش نهاد کرده اند و حتا خود را به آن مشغول کرده اند و نتیجه نیز همواره صفر بوده است. هیچ تعجیبی ندارد وقتی که پس از پانزده ماه از اخذ این " تصمیمات انقلابی " توسط این " مجمع عالی " از قول پلنوم " اقلیت " می خوانیم که: " در زمینه ی کمیته های مخفی اعتصاب، حرکت محسوسی صورت نگرفت، وظایف تبلیغی در این بخش از حد تکثیر و توزیع نشریه ی کار و برخی نوشته های دیگر فراتر نرفت. کمیته ی کارگری، شرکت فعال در مبارزه ی طبقاتی نداشته است و در عمل، بقاء منفعل را جایگزین بقاء رزمنده کرده است " . (نشریه ی کار، شماره ۱۶۴، اسفند ۱۳۶۱)

ما به " اقلیت " اطمینان می دهیم که میزان کار این کمیته ها تا وقتی که صادقانه تنظیم شوند، هرگز از این بیش تر نخواهد بود. اپورتونیست های جنبش کمونیستی ایران حداقل سی سال تجربه از خود به جای گذاشته اند. البته از کار این اپورتونیست ها یک تجربه هم داریم- که نمی دانیم تا چه حد " قلیت " به خواهد یا به تواند به آن نیز متوسل شود- و آن هم ادعای تنظیم بیلان های دروغین و ایجاد توهم پیشرفت در کار سازمان دهی و فعالیت این " کمیته ها " است. اتفاق می افتد که یک سازمان اپورتونیست، مخصوص در خارج از کشور، از جا افتادن سازمان خود در میان کارگران و رهبری ی اعتصابات خیالی سخن می گوید و جای اطلاعات ملموس و مشخص را در این ادعاهای خود با این بهانه پر می کرد که به دلایل " امنیتی " از دادن اطلاعات مشخص معذور است. اما امروز دیگر همه می دانند که تمام آن ادعاها پوچ بوده است.

بله، " اقلیت " در دوران انقلابی، تشکیل کمیته های مخفی ی اعتصاب را تازه در دستور کار خود قرارداده است. در طرح " اقلیت " برای آن که به " قیام " برسیم، سه چیز کم داریم: " حزب انقلابی ی پیشرو طبقه ی کارگر، جبهه ی واحد انقلابی ی توده ای و ارتش مسلح "، و " اقلیت " می خواهد همه ی این ها را به کمک همان " کمیته های مخفی ی اعتصاب " و احیاناً آن " جوخه های رزمی " ضمن " تدارک قیام " در " دوران انقلابی " ولی البته در شرایط " اُفت جنبش های توده ای " و در " شرایطی که شکل آشکار مبارزه از ابعاد وسیعی برخوردار نیست " (نشریه ی کار، شماره ۱۶۴، اسفند ۶۱) انجام دهد و خود اعتراف می کند که در طی بیش از چهارده ماه پس از کنگره - که باید قبول کرد در یک " دوران انقلابی "، مدتی بسیار طولانی است - هیچ پیش رفتی در زمینه ی تشکیل این کمیته ها نداشته است (۵۷). از همین جا می توان فهمید که قیام مورد نظر " اقلیت " چه زمانی رخ خواهد داد و او به چه شکلی در آن شرکت خواهد کرد. ما مطمئنیم که حتا اگر در اثر تحولات داخلی، خارجی و جنبش های خود به خودی ی توده ای باز در رژیم سیاسی ی ایران تغییراتی رخ دهد، هنوز " اقلیت " می تواند بنویسد: " اما شرایط حاکم بر جنبش یعنی شرایطی که در اساس میراث شوم سال ها دیکتاتوری ی عنان گسیخته و سلطه ی بلامنازع رژیم حاکم بود، تجلی ی خود را در فقدان آگاهی و تشکل توده ها، فقدان رهبری ی قاطع و سازش ناپذیر کارگری می یافت " . (نبرد خلق، شماره ۳، صفحه ۳)

" اقلیت " که تمام وظایف خود را در این مرحله سعی می کند از روی دست لنین در ۱۹۰۶ رونویسی کند، خود را مانند لنین در مقابل یک دو راهی قرار می دهد: " تا زمانی که معتقد باشیم انقلاب به کلی درهم شکسته است، تا زمانی که روحیه ی یاس و سرخورده گی و رکود سیاسی بر جنبش حاکم نشده و شکل انقلابی ی جنبش فروکش نکرده است، یک لحظه نباید از تدارک لازم برای اشکال عالی تر مبارزه، از تدارک قیام غافل ماند. اما اگر زمانی بدین نتیجه رسیدیم که انقلاب با شکست روبرو شده، شکل انقلابی ی جنبش فروکش کرده و رکود سیاسی بر جنبش حاکم شده است، آن گاه باید همان گونه که مارکس و لنین می آموزند " علناً " و با صراحت تمام تغییری بنیانی در تاکتیک ها و توقف کامل در تدارک برای قیام را اعلام کنیم " . (نبرد خلق، دوره ی جدید، شماره ۳، صفحه ۷، مرداد ماه ۱۳۶۰)

بیانید یک لحظه تصور کنیم که انقلاب با شکست روبرو شده است و از روی آن نقل قول نسبتن طولی که " اقلیت " در پایان نبرد خلق شماره ی ۳ آورده، ببینیم اگر لنین و حزب اش به جای " اقلیت " بود چه می کرد. لنین می گوید: " در آن صورت ما باید به طور مطلق وظیفه ی تکمیل انقلاب دموکراتیک را به عنوان وظیفه ی فوری ی پرولتاریا رد کنیم، در آن صورت ما باید به طور کامل مسئله ی قیام را کنار بگذاریم و هر گونه کار تسلیح و سازماندهی ی واحدهای رزمنده را متوقف سازیم. زیرا که برای حزب کارگران قابل قبول نیست که با قیام بازی کند. در آن صورت ما باید به پذیریم که نیروی دموکرات های انقلابی به اتمام رسیده است و این را امر فوری ی خود قرار دهیم که از این یا آن بخش از دموکرات های لیبرال به عنوان نیروی اپوزیسیون واقعی تحت یک رژیم مشروطه حمایت کنیم. در آن صورت ما باید دوماً دولتی را به عنوان یک پارلمان، حتا اگر یک پارلمان بد باشد، به پذیریم و نه فقط در انتخابات شرکت کنیم بلکه به درون دوما برویم. در آن صورت ما باید قانونی شدن حزب را در وهله ی نخست قرار دهیم. به علاوه، برنامه ی حزب را تغییر دهیم و تمام کار خود را تا محدوده های " قانونی " تطبیق دهیم. یا به هر حال کار زیرزمینی را به امری ناچیز و تبعی تنزل دهیم. در آن صورت ما می توانیم سازماندهی ی اتحادیه ها را وظیفه ی اصلی ی حزب قرار دهیم، همان گونه که در دوران تاریخی ی پیشین، قیام مسلحانه بوده " . (۵۸)

ما از آوردن سایر وظایفی که لنین در این مورد در مقابل خود قرار می دهد، می گذریم و می پرسیم که آیا اگر یک روز " اقلیت " صادقانه فهمید که انقلاب شکست خورده و " قیام " دیگر در دستور کار نیست، می تواند به همان

کارهائی مشغول شود که لنین معتقد بود هر گاه انقلاب شکست به خورد باید حزب اش به آن کارها به پردازد؟ آیا " اقلیت " می تواند با " لیبرال ها "، حکومت مشروطه به خواهد؟ آیا " اقلیت " در آن صورت می تواند برای قانونی شدن خود تلاش کند؟ آیا می تواند تشکیلات مخفی ی خود را به نسبت تشکیلات علنی و قانونی ی خود بسیار کاهش دهد؟ آیا می تواند به کارعلنی و قانونی در اتحادیه ها به پردازد؟ آیا همه ی این ها حتا در صورتی که " اقلیت " قبول کند که انقلاب شکست خورده و " قیام " دیگر در دستور کار نیست، باز برای او غیر ممکن نیست؟ (۵۹) آیا با این طرز درس گرفتن از لنین، در واقع " اقلیت " خود را نه مانند لنین بر سر یک دو راهی بلکه فقط بر سر یک راه یعنی راه قیام قرار نداده است؟ " اقلیت " هیچ چاره ای ندارد جز آن که قیام را در دستور کار خود بداند، زیرا اگر انقلاب را شکست خورده فرض کند، طبق این فرمول باید به شکل قانونی ی مبارزه برگردد و تشکیلات علنی بدهد و چون در رژیم جمهوری ی اسلامی چنین کاری حتا برای جانیان چکمه لیس و چاپلوس های " توده ای- اکثریتی " هم میسر نیست، در آن صورت " اقلیت " چاره ای جز انحلال خود نخواهد داشت.

بله این " قیام " خیالی برای آن که " اقلیت " به هر حال وجود داشته باشد، لازم است. ولی " اقلیت " به شیوه ی خودش برای این قیام تدارک می بیند. او از " جوخه های رزمی " سخن می گوید، اما آن ها را سازمان نمی ده و با اطلاق تاکتیک فرعی به آن ها، این اهمال را قصوری بی اهمیت جلوه می دهد. در حالی که لنین گفته بود این عملیات رزمی برای تدارک قیام اهمیتی اساسی دارد. " اقلیت " آن ها را در " تدارک قیام خود"، فرعی و بی اهمیت جلوه می دهد. آن گاه با طرح کمیته های مخفی ی اعتصاب، پوسیده ترین و ورشکسته ترین اشکال سازمانی را به عنوان شکل سازمانی و تاکتیک تعرضی ی خود جا می زند. باری " اقلیت "- که مثل لنین بین " شکل انقلابی " و " شکل قانونی " حق انتخاب ندارد- به " شکل انقلابی " می چسبد و سعی می کند در عمل آن را از هر گونه محتوای انقلابی خالی کند.

لنین از " تدارک قیام " سخن می گوید، کنگره ی " اقلیت " نیز از " تدارک قیام " حرف می زند. لنین برای تدارک قیام از " اشکال جدید و عالی تر مبارزه ی انقلابی آشکار"، " طبقه ی سازمان یافته"، از " ده برابر کردن کوشش ها در جهت سازماندهی و تسلیح واحدهای رزمنده ی مسلح"، از تدارک قیام " از طریق عمیات چریکی"، از " جنگ در مقابل جنگ" و بل اخره از تربیت کردن " کادرهای پرولتاریا برای عملیات نظامی ی تهاجمی" سخن می گوید. " اقلیت" همه ی این حرف های روشن را در هم می ریزد و با اعلام این که " تاکتیک های مسلحانه، تاکتیک های فرعی" هستند، همه ی آن ها را از محتوی و مضمون شان خالی می کند. خلاصه لنین از " بازی ی بی مقدار باقیام" هشدار می دهد و " اقلیت" قیام را به واقع به مسخره گرفته است.

انتخاب نوشته های سال ۱۹۰۶ لنین از طرف " اقلیت" نیز امری تصادفی نیست، قیامی که در این دوران، لنین فرا رسیدن آن را پیش بینی می کرد و برای آن تدارک می دید سرانجام روی نداد و با فرو نشستن بحران انقلابی، لنین فرمان عقب نشینی و رجوع به اشکال اساسا قانونی را داد. " اقلیت" نیز می تواند امیدوار باشد که پس از مدتی قیام قیام کردن و رونویسی از روی لنین البته به همان صورت که همه ی اپورتونیست ها از او رونویسی می کنند، اعلام نماید که قیام ما هم مثل قیامی که لنین منتظرش بود رخ نداد، ولی اگر لنین در شرایط دیگر بود و می توانست حزب خود را با آرایش دیگر در صحنه ی دیگر وارد مبارزه کند " اقلیت" در جامعه ای که در اواخر قرن بیستم دیکتاتوری ی امپریالیستی بر آن حاکم است راهی برای عقب نشینی و شکل دیگری برای مبارزه و اساسا تشکیلاتی برای مبارزه در دست ندارد شاید هم به همین جهت است که از ۳۰ خرداد ۶۰ که دیگر رژیم جمهوری ی اسلامی هر گونه هم زیستی حتا برای اپورتونیست ترین نیروها را غیرممکن کرد، " اقلیت" متوجه شد که جز " تدارک قیام" هیچ چاره ی دیگری ندارد و توسل به تحلیل شرایط عینی و وضعیت توده ها سرپوشی بود برای وضعیت دشواری که برایش پیش آمده بود و گرنه اگر " اقلیت" می خواست از روی شرایط عینی یعنی بحران عمومی، جنبش های خود به خودی، اعتراضات توده ها و روحیه ی توده ها قضاوت کند در زمستان ۵۹ و از آن هم زودتر در تاریخ تولدش در اوائل تابستان ۵۹ برای اعلام " تدارک قیام" دلایل بیشتری در اختیار داشت، به خصوص که بعدن معلوم شد که آن روزها هم ما در " دوران انقلابی"، " جنگ داخلی"، بین دو نبرد قطعی " و " کشاکش انقلاب و ضد انقلاب " به سر می بردیم.

یادداشت ها:

- ۱- نشریه کار، شماره ی ۱۴۰، صفحه ۱۲، دی ماه ۱۳۶۰
- ۲- نشریه کار، شماره ی ۱۴۳، صفحه ۱۷، دی ماه ۱۳۶۰
- ۳- ما بعدن خواهیم دید که " اقلیت " با چه شور و شوقی اتخاذ این تاکتیک را به مجاهدین تبریک می گفت.
- ۴- نشریه کار، صفحه ی ۱۲۲، مرداد ۱۳۶۰
- ۵- البته رشد پاسیفیسم در میان اعضا و هواداران سازمان های سیاسی ی اپوزیسیون هنگام برقراری ی اختناق و سرکوب بی سابقه پس یک دوران فراهم بودن نسبی ی شرایط کار علنی، امری طبیعی است. ولی طبیعی بودن این امر ما را از بررسی اشکال مشخص پیدایش و بسط پاسیفیسم بی نیاز نمی کند. امروز مخصوصن ما با شکلی از پاسیفیسم روبرو هستیم که

توسط اعضا و یا هواداران نزدیک سابق سازمان ها به شکلی موزیانه و ماهرانه دامن زده می شود. این ها مقامی را که زمانی در این سازمان ها داشتند و یا مقاله نوی را که نوشته اند و یا اطلاعاتی را که به دلیل حضور در این سازمان ها در اختیارشان قرار گرفته سرمایه ی کاسب کاری ی کثیف خود قرار دادند. اغلب این ها پس از آن که خود را به جای امنی رساندند از چپ یا راست به انتقاد از سازمان سابق خود می پردازند و چه با تماس خصوصی با این یا آن عضو یا هوادار و چه از طریق انتشار نشریات سعی می کنند آن ها را با خود هم نظر کنند. از آن جایی که البته پاره ای از این انتقادات با واقعیت نیز تطبیق می کند، هستند هوادارانی که با قبول این حرف ها از سازمان خود می برند. اما چون این کاسب کاران و منتقدین مصلحتی خود برنامه و تشکیلاتی برای مبارزه ندارند، کسی که فریفته ی استدلالات آن ها می شود جز پاسیف شدن چاره ی دیگری ندارند. البته اپورتونیسم اغلب سازمان های سیاسی نیز که در کمال حقارت، ضرر سازمان های دیگر را منفعت خود حساب می کنند، به کسب و کار این افراد که در آغاز هر چه بوده اند حالا جز شارلاتان هائی بیش نیستند که در پی عنوانی و اعتباری و احیاناً زنده گی آرامی هستند، رونقی می بخشد. هر بار که کسی از درون یک سازمان بیرون می آید و به انتقاد از آن می پردازد، سازمان دیگری در کمال فرصت طلبی بلندگویش را جلوی دهان او می گیرد و به این ترتیب است که این افرادی که اغلب خود به نحوی در تمام تصمیم گیری ها و یا تبلیغات سازمان سابق خود دست داشته اند با انتقاد از سازمان دست خود را می شویند و به ظاهر با اعتبار و حیثیت و گاه تابلونی به همه جا می روند و پاسیفیسم را تبلیغ می کنند. بله، این ها که گاه حتا با پخش اسرار سازمانی در محافل خود تا حد خیانت به جنبش خلق پیش می روند، به جای طرد از جنبش به این ترتیب تقدیس می شوند و مورد احترام قرار می گیرند.

۶- هر چند که قول می داد " شعار مجلس مؤسسان " را بعدن به شکل مناسب اش طرح کند. نشریه کار شماره ی ۱۴۴، صفحه ۲، دی ماه ۱۳۶۰

۷- نشریه کار، شماره ی ۱۵۸، آبان ۱۳۶۱

۸- اکنون " اقلیت " کتابی را منتشر کرده زیر عنوان دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) که تاریخ نوشتن آن به قبل از انشعاب " اقلیت " از " اکثریت " مربوط می شود. نگاهی سطحی به این کتاب نشان می دهد که چرا " اکثریتی ها " با آن اصرار با این نقطه ضعف رفقای " اقلیتی " شان بازی می کردند. در قسمت بزرگی از کتاب، نظرات رفیق مسعود احمدزاده به کم نظرات رفیق جزنی رد می شود و سانسجام در چند صفحه ی آخر اساس نظرات رفیق جزنی نیز اشتباه خوانده می شود و درک ابلهانه ای از " تبلیغ مسلحانه " به عنوان تاکتیک درست ارائه می شود که البته جز در ذهن نویسنده، مابه ازاء خارجی ندارد. نویسنده درک ابلهانه ی خود را از تبلیغ مسلحانه تا آن جا بسط می دهد که مبارزه ی مسلحانه را در کوبا به عنوان تبلیغ مسلحانه جهت قیام ارزیابی می کند.

۹- نشریه کار، شماره ی ۶۱، صفحه ۵، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹

۱۰- نبرد خلق، دوره ی جدید، شماره ی ۱، صفحه ۹۱، تیر ماه ۱۳۵

۱۱- ما در این جا با " اقلیت " وارد این بحث نمی شویم که اصولن درایران قسمت عمده ی سرمایه گذاری ها از طریق دولت انجام می گیرد و استثمار امپریالیستی اساسا با واسطه ی دستگاه دولتی انجام می شود و پیاده کردن معیار متوسط و بزرگ در این زمینه به کلی غیر ممکن است.

۱۲- نبرد خلق، دوره جدید، شماره ی ۱، صفحه ۷۱، تیرماه ۱۳۵۹

۱۳- درنشریه کار، شماره ی ۱۲۴، شهریور ۱۳۶۰ می خوانیم: " اکنون قدرت سیاسی در دست یک قشر محدود قرار گرفته است که نه تنها تمامی اقشار و طبقاتی را که در تولید و زندگی ی معنوی ی جامعه نقش دارند کنار گذاشته است، ویا آن ها در ستیز قرار گرفته است بلکه آن اقشار بورژوازی به ویژه بورژوازی ی صنعتی را که قادر است تحت شریاطی بحران را مهار کند از حاکمیت کنار گذاشته و بورژوازی ی صنعتی با بورژوازی ی تجاری ی حاکم در تضاد شدید قرار گرفته است ". البته این گونه دست کاریها بیشتر جنبه ی موضعی دارد و اغلب از طرف خود " اقلیت " هم در آثار بعدی تعقیب نمی شود.

۱۴- این اصطلاح را " اقلیت " بعدها بکار می برد. در آغاز فقط از حرف هایش می شود آن را استنباط کرد.

۱۵- حتا در ۳ تیر ماه ۶۰ " اقلیت " در فوق العاده ی خبری ی خود می نویسد: " هدف از اعمال جنایت کارانه و ضد خلقی ی ارباب مردم ...، تثبیت موقعیت هیأت حاکمه ی کنونی است تا به تواند سازش قطعی با امپریالیسم را در شرایط مناسب به انجام رسانند " .

۱۶- زمانی که پس از خرداد ۶۰ " اقلیتی ها " موقتن شیفته ی مجاهدین می شوند، کار را به جایی می رسانند که خمینی را " دشمن بشریت، دشمن ترقی، دشمن پیشرفت و انقلاب " (نشریه کار، شماره ی ۱۳۴، آبان ۱۳۶۰) می خوانند و حتا مارکسیسم و تحلیل طبقاتی ی خود را فراموش می کنند.

۱۷- کلمه ی خیرخواهانه در داخل گیومه قرار دارد، ولی علت آن برای ما معلوم نیست. اگر " اقلیت " می خواست جنبه ی غیرواقعی ی آن را نشان دهد (که ازاین جمله، چنین بر نمی آید) می بایست علامت گذاری ی لازم را در این مورد می کرد.

۱۸- نشریه کار، شماره ی ۶۱، خرداد ۱۳۵۹

۱۹- از این جا می توان به ماهیت شعارهای " انقلابی ی " چنین سازمانی پی بُرد!

۲۰- از این جا می توان به ماهیت واقعی ی این پیشروان پی بُرد!

۲۱- از این جا می توان آن " توده های نا آگاه و متوهم " که در طی ی پنج سال گذشته عنصر اصلی ی تمام تحلیل های اپورتونیستی بوده است، را شناخت. این ها اپورتونیزم خود را با " ناآگاهی و توهم توده ها " توجیه می کنند.

۲۲- نشریه کار، شمره ی ۸۳، مقاله ی " پرده ی آخر نمایش مبارزه ی ضد امپریالیستی حاکمیت، ۱۵ آبان ۱۳۵۹

۲۳- همان جا در ادامه ی مقاله می آید: " با گذشت یک سال از تسخیر لانه ی جاسوسی سرانجام پرده ها به کنار زده شد و نمایش مسخره و مضحکی را که هیأت حاکمه برای فریب توده ها آغاز کرده بود، با نمایش مضحک تر در " مجلس شورای اسلامی " به پایان رسید و سرانجام صحت و سقم تمام تحلیل ها (تحلیل های چه کسی؟!) در مورد مسئله ی گروگان گیری و اهداف هیأت حاکمه از آن روشن شد " . " اقلیت " در کمال روحیه از این فرصت استفاده کرده، طعنه ای هم به شرکای سابق خودش می زند: " در این رهگذر تنها مردتان " کمیته ی مرکزی " و حزب توده هستند که چون کودکان عقب مانده مات و مبهوت به این صحنه ی آخرین می نگرند و برای بازیگران " نمایش ضد امپریالیستی " مشتاقانه دست می زنند " . (نشریه کار، شماره ی ۸۳، آبان ۱۳۵۹)

۲۴- وقتی که قبول کردیم که در ایران سرمایه داری ی وابسته به امپریالیسم حاکم است، یا نظام اجتماعی- اقتصادی ی ما، نظام سرمایه داری ی وابسته است، دیگر حق نداریم با صحبت از " سرمایه " یک امر مشخص و روشن را به امری مجرد و کلی

تبدیل کنیم. وقتی این امر را پذیرفتیم همواره باید هنگام سخن گفتن از سرمایه در ایران عفت وابسته را به آن اضافه کنیم واز همین جا، جلوی آن کسانی را که می خواهند تحلیل های آماده را از خارج برای مصرف داخلی وارد کنند بگیریم.

۲۵- دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر) صفحه ۴۷.

۲۶- نشریه کار، شماره ۶۷، ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹.

۲۷- با همین درک است که "اقلیت" درباره ی میثاق بنی صدر می نویسد "شکی نیست که "میثاق" در حدودی که بر لزوم استقرار آزادی های سیاسی تأکید می کند مورد حمایت ما است و خواهد بود" (نامه ی سرگشاده به مجاهدین نشریه کار، شماره ی ۱۳۱ مهرماه ۱۳۶۰). اگر میثاق بنا به گفته ی خود "اقلیت" ارتش و بوروکراسی را به همین صورتی که هست حفظ می کند، جنبه های دموکراتیک میثاق چه معنایی جز عوام فریبی دیکتاتورانه ای که چون دستشان از قدرت کوتاه است "دمکرات" شده اند، دارد؟

۲۸- " اقلیت" این روزها زیاد ترکمن صحرا را به رخ مجاهدین می کشد. ما در این جا از روزهائی سخن می گوئیم که همه ی اپورتونیست ها و سازش کاران از "اکثریتی" و توده ای (که آن زمان تا این حد بد نام نشده بودند) تا "اقلیتی" و مجاهدین خلق همه دست در دست هم و هر کدام با لحنی ویژه و در لفافه ای ویژه و با دلایلی ویژه به رژیم جمهوری ی اسلامی کمک می کردند تا خود را برای سلاخی خلق هر چه بیشتر آماده کنند.

۲- رجوع کنید به جزوه ی "چه کسی پشت سر چه کسی است" در جنگ دو رژیم ضد خلقی ی ایران و عراق" از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران.

۳۰- نشریه کار، شماره ی ۶۷، صفحه ۹، ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹.

۳۱- این برداشت از امپریالیسم و نقش او باعث می شود که "اقلیت" در اعلامیه ای که به مناسبت حمله به سفارت ژاپن به تاریخ ۶۱/۵/۲۵ منتشر می کند، بنویسد: "در شرایط کنونی، مبارزه با این دشمن شناخته شده (یعنی آمریکا) از کانال مبارزه با امپریالیسم ژاپن صورت خواهد گرفت". بله، قهرمانان شعار " نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی ی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی اش " آمریکا را در ایران پیدا نمی کند. رفقا! مبارزه با آمریکا در ایران از "کانال" مبارزه با ارتش امپریالیستی و سایر دستگاه های سرکوب و رژیم سیاسی ئی که این ابزار سرکوب در اختیار او قرار دارد، میگذرد و اگر گاه و بی گاه انقلابیون به این یا آن عامل مستقیم امپریالیسم حمله می کنند بیشتر جنبه ی سمبلیک و تبلیغاتی دارد. شما که در برشمردن "اشتباهات اساسی ی" خط مشی گذشته ی سازمان آن قدر موشکافی کردید، چرا به این گفته ی رفیق احمدزاده نپرداختید که گفت: "در حقیقت تبیین هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که به تضاد اصلی ی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه ی امپریالیستی توجه شود، تبدیل به یک چیز بوج و محمل می گردد. مسئله ی سلطه ی امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه ی هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد. (مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، صفحه ی ۵۵)

۳۲- به نظر می رسد که دزد، چندان هم ناشی نبوده و به گاه دان نزده است.

۳۴- البته همراه این شعار نیز، به جای شعار رفرمیستی ی " پیش به سوی مجلس مؤسسان"، شعار به ظاهر انقلابی ی " برقرار باد جمهوری ی دموکراتیک خلق " آمده است که آن نیز نزد " اقلیت " فاقد هر گونه محتوای عملی است.

۳۵- دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر)، صفحه ۴۸

۳۶- دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر)، صفحه ۴۵

۳۷- ما در این جا به محتوا و حتا لهجه ی بورژوائی ی این فرمول بندی کاری نداریم.

۳۸- کاش " اقلیت " که همواره جریان های اجتماعی را با اسم اشخاص می شناسد، در این جا هم اسم یکی دو تا از این " لیبرال- موکرات ها" را می آورد تا بدانیم که او به چه مرتجعینی می گوید " لیبرال- دموکرات " .

۳۹- با آن که " راه کارگر " سازمانی نوپاست ولی در همین مدت کوتاه از عمر خود در تشخیص و اتخاذ سیاست های اپورتونیستی نبوغ بسیاری از خود نشان داده است. همواره سرمداران این سازمان را در تکاپو برای یافتن اپورتونیستی ترین مواضع می بینید و به همین دلیل است که " اقلیتی ها" چه قبل از انشعاب و چه بعد از آن همواره علاقه ی زیادی به بحث و درس آموزی از " راه کارگر" دارند. در بحث یا " راه کارگر" اگر هیچ مسئله ی جدی ئی را نشود، پیش برد می توان مصالح بسیاری بری توجیه مواضع اپورتونیستی به دست آورد. این بحث ها یک سود دیگر هم برای " اقلیت " دارند و آن این است که اغلب می تواند خودش را به نسبت " راه کارگر"، انقلابی نشان دهد.

۴۰- همه ی شعارها در مرحله ی اول به آن جهت مطرح می شوند که در راه تحقق آن ها گام برداشته شود. " اقلیت " شعاری می دهد به " قصد نفی آن". " اقلیت " خود از پیش می داند که تجربه ی توده ها جز نفی این شعار را نتیجه نمی دهد. آن چه می ماند این است که چرا " اقلیت " در این مرحله شعاری نمی دهد که به تواند توده ها را برای تحقق آن بسیج کند؟

۴۱- دقت داشته باشیم که این حرف را سازمانی می زند که شعار عمده اش برای این مرحله " مرگ بر حزب جمهوری ی اسلامی " و وظیفه ی عمده اش مبارزه برای آزادی های دموکراتیک است. اگر اساس اقتصادی- اجتماعی ی رژیم مانع تحقق " آزادی های دموکراتیک " است، در چنین رژیمی طرح شعار مرگ بر قلان حزب و یا خواست تشکیل " مجلس مؤسسان " بدون طرح " شعار سرنگونی" چه مفهومی دارد؟ اما چاره ای نیست، " اقلیت " در بین " دو نبرد " گیر کرده است، در حالی که نه نبرد قبلی را فهمیده و نه برای نبرد آینده آماده است.

۴۲- البته نباید فراموش کرد که در این جا ما شعار " مجلس مؤسسان " را به آن صورتی که در تیر ماه ۶۰ از طرف " اقلیت " مطرح شده بررسی می کنیم.

۴۳- آن ها اساسا معترض این امر نمی شدند که از نظر رفیق احمدزاده و هواداران تنوری ی مبارزه ی مسلحانه " شرایط عینی ی انقلاب " با " موقعیت انقلابی " دو چیز کاملن متفاوت است.

۴۴- اگر " اقلیت " از خودش می خواست بپرسد که در طول این جنگ داخلی، من به چه کاری مشغول بودم و اگر می خواست به این سؤال پاسخی صمیمانه بدهد، ناگزیر بود اذعان کند که در این مدت کاری جز این نکرده است که به طرف انقلابی ی این جنگ داخلی موعظه کند که مبدا به فکر " سرنگونی ی " طرف ضد انقلابی ی این جنگ در حکومت بیفتد.

۴۵- ما البته بعدن به درک " اقلیت" از قیام بیشتر خواهیم پرداخت ولی اصولن " اقلیت" در این زمینه که چرا قیام را به عنوان تنها شکل برای سرنگونی ی انقلابی ی رژیم می شناسد کاری بیش از این نمی کند که از یک طرف به کلیاتی از این قبیل که هر فرماسیون شیوه ی مبارزه ی ویژه ی خود را دارد و اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه ی شهری شیوه ی مختص فرماسیون

سرمایه داری است، استناد نماید و از طرف دیگر به طور امپریک به قیام بهمن اشاره نماید و مخصوص در این "بحیوحه" نمی توان از او توضیح خواست که چرا قیام و نه جنگ توده ای؟

۴۶- در نقل قولی که در متن مقاله از لنین آمده، لنین صراحتن می گوید "هدف فوری ی این عملیات، تخریب ماشین حکومتی، پلیسی و نظامی" می باشد.

۴۷- بله، آن زمان "اقلیت" به این صورت از عملیات مسلحانه ای که اساسا توسط مجاهدین صورت می گرفت در مقابل انتقادات اپورتونیست هائی نظیر "پیکار" دفاع می کرد، ولی بعدها که مجاهدین شاید صرفا به جرم به دست نیابردن پیروزی ی فوری مورد "غضب" "اقلیت" قرار گرفتند، درباره ی همین عملیات آن ها نوشت "اقدامات نظامی ی آن ها نیز به شکل یک سلسله اعمال تروریستی در می آید". (نشریه کار، شماره ی ۱۵۳، ۲۶ تیرماه ۱۳۶۲) و "توده ها در عمل انقلابی ی خود کلیه ی برنامه های بورژوا- رفرمیستی و شیوه های بلانکیستی کسب قدرت را نقش بر آب می سازند". (نشریه کار، شماره ی ۱۷۲، ۱۸ شهریور ۱۳۶۲) سازمان "پیکار" هر چه بود در اپورتونیزم خود پی گیر بود و درست در ساعتی که تاریخ ناقوس مرگش را به صدا درآورد صادقانه تسلیم شد ولی هستند اپورتونیست هائی که با این عبارت پردازی ها به موقع سر عزرائیل هم کلاه می گذارند.

۴۸- "اقلیت" آن چنان در رونویسی از روی دست لنین و بریدن یال و دم حرف های او و جا زدن آن ها به عنوان "بخشی از تاکتیک های" خودش عرف شده است که به واقع حس می کند در روسیه، دسامبر ۱۹۰۵ و یا تابستان ۱۹۱۷ زنده گی می کند و درست مثل لنین نگران "یک قیام زودرس" می شود.

۴۹- "اقلیت" هوادار خوش باور خود را با چنان درکی از "قیام" خو داده است که او به هر گونه جنبش خود به خودی ی توده ها به عنوان "قیام" نگاه می کند. هرحرکت و جنبش خود به خودی ی توده ها از طرف "اقلیت" و سایر اپورتونیست های منتظر قیام به عنوان جرقه های یک "قیام توده ای" و تحقق پیش بینی های تحلیل های اپورتونیستی ی آن ها جلوه داده می شود. ولی این ها فراموش می کنند که به خواننده ی خود بگویند این "قیام توده ای" حتا اگر رخ بدهد، غیر از آن قیامی است که لنین از آن حرف می زد و توسط توده ای کم و بیش سازمان یافته و احزابی کاملن متشکل انجام می شد.

۵۰- آیا اکنون که دو سال و نیم از آن زمان می گذرد "اقلیت" به این فکر نیفتاده است که رفیق احمدزاده و اساسا تئوری ی مبارزه ی مسلحانه حق دارد که بگوید حکومت در کشورهای وابسته ایسایا پر دیکتاتوری و سرکوب آشکار و عریان استوار است، نه بر "اصلاحات"؟ رژیم جمهوری ی اسلامی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به حمدالله "اصلاحاتی" اعلام نکرده است که بشود فقدان "جنبش های توده ای" را به آن نسبت داد و روز ۳۰ خرداد هم مردم نشان دادند که آماده ی به خیابان ریختن هستند، یعنی به عبارت رفیق احمدزاده شرایط عینی فراهم است. تنها عاملی که دو سال و نیم است "اقلیت" را در انتظار قیام نگه داشته آیا جز عامل سرکوب عریان چیز دیگری است؟ و اگر آن طور که "اقلیت ها" فکر می کنند رفیق جزئی جز این گفته آیا اشتباه نمی کرده است؟ اگر "ماتریالیسم تاریخی" زبان داشت طرف چه کسی را می گرفت.

۵۱- "اکنون قدرت سیاسی در دست یک قشر محدود قرار گرفته است که نه تنها تمامی اقشار و طبقاتی را که در تولید و زنده گی ی معنوی ی جامعه نقش دارند کنار گذاشته است و با آن ها در ستیز قرار گرفته است، بلکه آن اقشار بورژوازی به ویژه صنعتی را که قادر است تحت شرایطی بحران را مهار کند از حاکمیت کنار گذاشته است" (نشریه کار شماره ی ۱۲۴ شهریور ۱۳۶۰).

۵۲- "واقعیتی که ما امروز در ایران با آن روبه رو هستیم نه وجود یک پارچه گی و انسجام ارتش و بوروکراسی، بلکه گذشته از پراکنده گی و فقدان انسجام، نوعی دو گانه گی است که در ارکان ماشین دولتی ی حاکم عمل می کند" (نشریه کار، شماره ی ۱۲۴، شهریور ۱۳۶۰).

۵۳- این ها که همواره درباره ی "تشکل" و "بسیج" و "سازماندهی ی توده ها" تئوری های خرافی می کنند در این گونه مواقع نادری که از آسمان تئوری فرو می آیند، می توان فهمید که چه درک حقیر و پیش پا افتاده ای از این واژه ها دارند. "اقلیت" از بسیج توده ها، فرا خواندن آن ها بر سر چهار راه ها را می فهمد در حالی که بسیج توده ها در مارکسیسم به معنی ی متشکل کردن آن ها تحت رهبری ی معین و با اهداف مشخص است. جالب این است که وقتی چند ماه پس از این عملیات بل اخره مسعود رجوی ناگزیر شد برای توجیه آن ها حرفی بزند او هم آن ها را به "تدارک قیام" نسبت داد.

۵۴- راستی چرا "اقلیت" که به این خوبی خودش تاکتیک های مسلحانه و هدف های این تاکتیک ها را می شناخت، شخص وارد عمل نمیشد و در همان میدان مبارزه به مجاهدین درس تاکتیک نمی داد؟ "اقلیت" هرگز این سؤال را مطرح نمی کند تا بخواهد آن را پاسخ دهد. گاه ویی گاه اشاره هائی به وضعیت نابسامان پس از انشعاب می کنند ولی در این زمان دیگر یک سال و نیم از انشعاب گذشته، وانگهی این با اذعان "اقلیت" در مورد "بزرگ ترین سازمان سراسری" تطبیق نمی کند. به هر حال از آن زمان تا کنون در خارج از کردستان تنها عمل مسلحانه ای که ما از "اقلیت" در دست داریم "حمله به سفارت ژاپن" است که با هیچ یک از دو هدفی که دراین مرحله برای تاکتیک مسلحانه از طرف "اقلیت" تعیین شده یعنی ترور رهبران باندهای سیاه و آموزش فرماندهان جنگ های آینده تطبیق نمی کند.

۵۵- خوشیختانه "اقلیت" با همه ی تئوری بافی هایش در مورد جوخه های رزمی، خودش اسیراین پرووکاسیون نشده و دست به عملی نزد، (provocation)

۵۶- در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۶۱ در نشریه کار، شماره ی ۱۶۴ از قول پلنوم آمده: "طی یک سال پس از نخستین کنگره ی سازمان در وضعیت سیاسی ی جامعه و چشم انداز تحول اوضاع سیاسی تغییری اساسی صورت نگرفته است. بحران اقتصادی و سیاسی که از مدت ها پیش جامعه با آن روبه رو بوده است هم چنان پا برجاست". "اقلیت" بن بست خود را در عوض کردن تاکتیک های خود حتا روی کاغذ با ثابت و بدون تغییر تصور کردن شرایط از تیر ۱۳۶۰ تا به امروز استتار می کند.

۵۷- و ما اطمینان می دهیم که بعد از این هم نخواهد داشت.

۵۸- انقلاب روسیه ووظایف پرولتاریا، ۲۰ مارس ۱۹۰۶، لنین- نقل شده از نبرد خلق شماره ی ۳.

۵۹- اگر قبول کنیم که "اقلیت" در صورت شکست انقلاب نمی تواند مثل لنین عقب نشینی کند آیا نباید بپذیریم که وضعیت ایران امروز با روسیه ی آن روز آن قدر متفاوت هست که "اقلیت" حق ندارد ادعا کند که عین و به همان شکلی هم که لنین گفته میتوان "تعرض" کرد؟ لنینیست های واقعی از لنین درس می گیرند و اپورتونیست های "اقلیتی" از لنین تقلید می کنند، آن هم صرفا روی کاغذ.